



۷۷

فزان

مجله مطالعات زبان و ادبیات

در این شماره :

پیشگفتار شاهنامه فلورانس

انتقاد بیدل از نظریات تقدیر و تناسخ

شاعر فرمائروا

واژه

نوری و غزلیهای او

ارزشها زبانی يك متن کهن

شاعری در هاله فراموشی

و

۲۸

سال ششم - شماره دوم

جوزا - سرطان ۱۳۶۵

آکادمی علوم ج.د.ا. مرکز زبانها

دیپارتمنت دری

فهرست مطالب

صفحه	عنوان	نویسنده
۱	پیشگفتار شاهنامه فلورانس و نا درستیهای متن پروفیسور بیومونتر	دکتر محمد حسین بهروز
۱۱	انتقاد بیدل از نظریات تقدیر و تناسخ	آکادمیسین ابراهیم مؤمن اوف
۲۳	شاعر فرمانروا	محقق پروین سینا
۴۷	واژه (۲)	عین الدین نصر
۵۷	انوری و غزلهای او	دکتر عبدالرشید صمدی
۶۱	ارزشهای زبانی یک متن کهن	شاهرخ
۷۴	شاعری دهاله فراموشی	میرویس موج



خراسان

مطالعات زبان و ادبیات

جوزا - سرطان ۱۳۶۵

شماره دوم ، اسفند ششم

دکتور محمد حسین بهروز

پیشگفتار شاهنامه فلورانس و نادر - ستیهای متن پر و فیسور پیومونتر *

گر چه در زمینه سر سخن قدیمترین نسخه خطی شاهنامه فر دوسی حرف به درازا کشید و به نظر خواهد رسید که همه گفتنیها درین مورد گفته شده و کپ نوی در زمینه باقی نمانده مگر از یکسو به فحوا بیت شاعر که میگوبد :

* آنانی که میخواهند از پیشینه موضوع آگاهیهای گسترده تری داشته باشند به شماره های دهم ، چهار دهم و بیست و ششم مجله خراسان مراجعه فرمایند و نوشته هایی را زیر این عناوین از نظر بگردانند :

- ((کهنترین نسخه دستیا ب شده از شاهنامه)) اثر محمد حسین بهروز و مایل هروی .

- ((کشف شاهنامه قبل از دوره مغول)) پژوهش یو هاند عبدالجی حبیبی .

- ((باز هم پیرامون مقدمه کهنترین نسخه شاهنامه)) نوشته دکتور حسین بهروز .

(مدیر مسوول)

صد سال میتوان سخن از زلف یار گفت در بند آن مباحث که مضمون نمانده است به خود جرات دادم تا سطور آتی را در توضیح التصحیح يك سلسله نا درستیها و اشتباهات پروفیسور پیو مو نتز خدمت قمارئین محترم تقدیم بدارم و از طرف دیگر در باره مزیتبای این پیشگفتار که برای تاریخ ادبیات در ایران فراوانی دارد نکته‌هایی ارائه نمایم مثلاً درباره زندگینامه طوسی، چگونگی ملاقات او با محمود غزنوی و مسافرتش به بغداد و لقب تازه غیاث الدین برای سلطان محمود و سرنوشت بعدی شاعر که باید بار برای کاوش و پژوهش ژرفتر در فکتو لوژی زنده گئی ابوالقاسم طوسی و طبع متن بیچون و چرا و بی‌کم و کاست و مطابق به اصل نسخه خطی و نظر تحلیلی علمی در باره آن به این موضوع مراجعه و ابراز نظر شود.

دانشی مرد مرحوم نگارنده مقاله (کشف‌شاهنامه قبل از دور مغل) به اساس متن محترم پروفیسور پیو مو نتز در بعضی موارد نسبت به متن پیشگفتار چاپ کرده من شک و تردید روا داشته بعضی کلمات را نا درست و اشتباهی قلمداد کرده بودند که در مورد آن همه کلمات و اصالت آنها که به صورت صحیح بدون کاستی از اصل نسخه فلورانس نقل شده بود و بلا تردید صحت داشت ولی برخلاف در متن پروفیسور پیو مو نتز به تاسی از آن در متن نگارنده کشف... بانواقص و نادرستی‌ها به طبع رسیده بود قبلاً شرح و توضیحات داده شده و صفحات و سطور نسخه خطی ارائه گردید. اکنون لازم شمرده میشود که به یکده سهو‌ها و اشتباهات دیگر متن پروفیسور پیو مو نتز که از عدم دقت شان در مورد نشر متن، حکایه میکند و نگارنده مقاله کشف..... بدون توجه به ترکیب بندی جملات، شیوه و سبک نگارش عصر و زمان نگارنده پیشگفتار و بالاخره مفهوم و معنی جملات و فصاحت و بلاغت عبارت‌ها، فکری کرده باشند آن متن را درست و بیعیب قبول فرموده اند اشاره کرده کلمات درست و اصیل با ارائه صفحات و سطور آنها نشان داده شود تا کسانیکه در آینده ازین چاره‌استفاده به عمل می‌آورند این نکات را در نظر داشته باشند. بر علاوه طوریکه گفته شد کسی را حق مدخله، اصلاح، تنقیص و

از یاد در متن داده نشده متن‌شناسی علمی‌ایجاب هیچ گونه تصرفات و مداخله در متن را نمی‌کند و هدف و وظیفه آن بررسی و مطالعه تاریخ تحول و دیگر گوئی‌های متن بوده اجازه نمیدهد که متن با قرینه ساز یبسا و قیاس‌های عندی به میدان آورده شود و یا معانی و افاده‌های نیمه مفهوم در متن راه یابد، ازین جهت حتمی و ضروری شمرده میشود که به همه کاستیها و نادرتیهای متن پرو فیسور و نگارنده مضمون کشف اشاره شود و صورت درست آن ارا نه گردد.

۱ - ص ۲۱ سطر ۹ متن پرو فیسور و ص ۱ سطر ۱۴ پیشگفتار بعد از کلمه سلطان ایجاب حرف رابطه ((را)) را مینماید که بدو از قلم کاتب نسخه خطی افتاده بوده بعداً آنرا بالای سطر تحریر کرده است چنانچه نگارنده نیز در مرتبه نخست در میکرو فلم متوجه آن نبود همچنین این مسأله از نظر پرو فیسور و نگارنده کشف ... نیز لغزیده است. متن اصلی چنین است: ((وسلطان راعظیم این بیتها خوش آمد)) متن پرو فیسور: ((وسلطان عظیم این بیتها خوش آمد)). طوری که دیده میشود در تحریر دوم، جمله شکل ناقص گرفته از فصاحت افتاده است.

۲ - ص ۲۲ سطر ۷ متن پرو فیسور کلمه ((بیش)) یعنی ((پیش)) را ((به پیش)) یعنی ((به پیش)) درج کرده اند. در متن فلورانس ص ۱ سطر ۲۳ چنین آمده: ((محمود فرمودگی این مرد را بیش من آرتا به درستی حال وی بدانم)).

۳ - ص ۲۴ سطر ۱۶ کلمه ((آنگاه)) از متن پرو فیسور افتاده است. در ص ۳ سطر ۵ متن فلورانس آمده: ((اما سلطان محمود بر تو آزرده است و مبادا کی اگر تو اینجا مقام سازی آن خبر به وی رسد. آنگاه کار مشکل شود)). این موضوع وابسته به رفتن طوسی نزد شاه مازندران است که وی به ابوالقاسم فردوسی شصت هزار دینار زر سرخ میدهد و از ترس سلطان محمود از وی خواهش میکند تا مازندران را ترک کند. در متن پرو فیسور چنین است: ((اما سلطان محمود بر تو آزرده است و مبادا کی اگر تو اینجا مقام سازی آن خبر به وی رسد. کار مشکل شود)).

۴ - ص ۲۴ سطر ۱۲ متن پرو فیسور کلمه ((بر آن)) از قلم افتاد اصل متن فلورانس ص ۳ سطر ۳: ((دلش بر آن قرار گرفت)). موضوع اینست که شاه مازندران مسرور و شادمان از مدیحه فردوسی می‌خواست وی را نزد خود بپذیرد و لی از بیم سلطان که گوئی یا شاعر را تعقیب می‌کرده به این کار جرأت نمیکند رایش بر آن قرار میگیرد که

طوسی راصلة بزرگ (شصت هزار زر سرخ) اعطا کرده از مازندران نش بفر ستند. اما در متن پرو فیسور : (دلش قرار گرفت) چنین افاده شده که دل شاه مازندران آرام شد. واضحست که این فقره با اصل عبارت نسخه خطی تباین داشته معنی دیگری غیر از آنچه نو یسندۀ سر سخن در نظر داشته است به خود گرفته.

۵- ص ۲۴ سطر ۱۸ کلمه ((نیز)) را ((تیس) قید کرده است که نه تنها کلمه در متن عوض شده مفهومی را در جمله افاده نمیکند بلکه هم عبارت را بی معنی جلوه میدهد . اصل متن فلورانس ص ۳ سطر ۶ : ((فردوسی را نیز آن اشارت موافق آمد)). متن پرو فیسور : ((فردوسی را تیر آن اشارت موافق آمد)) . در تحریر اول معنی کاملاً واضحست ، اما در تحریر دوم نه تنها فصاحت جمله از بین رفته است بلکه هم معنی عبارت واضح نبوده افاده نیمه مفهومی را به میدان آورده است. از لحاظ موضوع این مساله نیز وابسته به شاه مازندران وطوسیست که رای شاه فردوسی را نیز موافق می آید یعنی که صلح را بگیرد و از مازندران رخصت شود و خود و شاه را به خطر سلطان محمود نیندازد . نگارنده مضمون کشف به این اشتباه اشاره می دارد .

۶- در ص ۲۴ سطر ۱۹ متن پرو فیسور عبارت ((زر بستند)) متن فلورانس ص ۳ سطر ۶ به ((در بستند)) عوض گردیده است . در اینجا نیز مانند سایر نکات متن اخلال گردیده جمله کاملاً بی معنی از آب در آمده است. گویادر عوض اینکه فردوسی زر را گرفت و روی به بغداد آورد ، فردوسی دروازه را گرفت و روی به بغداد آورد ایجاد شده است . نگارنده کشف این سهو را در ک کرده اند .

۷- طوری که در تاریخ و منابع ، مذکور مشهور است سلطان محمود به لقب های امین المله ، یمین الدوله ، کھف الدوله و الاسلام و سلطان غازی ملقب بوده است. از متن فلورانس ص ۳ سطر ۹ بر می آید که لقب غیاث الدینا والدین را هم از خلیفه القادر بالله داشته و انتظار القاب دیگر را نیز میکشیده چنانکه رسول سلطان به این منظور مدت درازی نزد خلیفه باز مانده و در نتیجه بی نیل مقصود به غزنین باز آمده است . این لقب را محترم پرو فیسور و بتاییدشان نگارنده مقاله کشف ... ((غیاث الدینا و لدین)) قبول نموده طبع کرده اند . مسلم است که نه تنها تحریر پرو فیسور بیو متز درست نمی باشد بلکه هم چنین کلمه ((غایث)) در زبان دری و هم غالباً در زبان تازی وجود ندارد و مفهومی را ارائه نمیکند .

احتمال این را که چنین اشتباه استنباطات دیگری ناشی از سهو های طباعتی

بوده باشد نمیشود از نظردور داشت. این مساله تا اندازه بی مسوولیت پروفیسور را کم میسازد گز شته ازین وی اهل زبان نبوده نازکیها و نزاکت هایی را که از عبارات فصیح و بلیغ، رسا و رشیق دری اهل زبان درک می کنند وطنینهای غیر قابل ضبط آن را حس مینمایند برای او و کسانی که اهل لسان نیستند آسان نبوده این همه کیفیات برای آنها غیر قابل درک بوده محسوس نیست چه اهل زبان این همه مزایا را که بانارهای قلب و شرابین جانن ارتباط داشته با خوش مزج میباشند از گهواره با خود میگیرند و تا گور باخو یشتن میبرد، ((با شیر اندرون شد و با جان پدر شود)) بر علاوه پروفیسور پیوموتسز با نسخه خطی سرو کار داشته اند که در آن صورت احتمال غلط خوانی نظر به خط و کتابت، فرسوده گی و خدشه دار بودن نسخه پاره گیها و ضررهای مرمت کاری خیلی زیاد است چه رسد به میکرو فلم و فوتو کپی که در آنها حتی نا پاکیهای حشرات هم به منزله نقطه و دندان خرو ف ظهور می کنند و خطر اشتباه را بیشتر میسازند ولی به هیچ وجه آن را در مورد نگارنده مقاله کشف ... نمیتوان قبول کرد چه در دسترس وی متن آماده و چاپ شده بی قرائ داشت که این همه احتمالات را در آن راهی نبود. محض میشود اظهار کرد که شادروان در زمینه به نظر اغماض و اهمال نگر بسته دقت لازم را به خرج نداده اندوگر نه بلا تردید ابراز تذکراتی میفرمودند. اینک گفته شود درک معنی و مفهوم نکرده اند بعید به نظر میرسد.

۸ - ص ۲۴ سطر ۲۵ متن پرو فیسور ((به غرنین باز فرستادی بی مقصود)) درینجا در متن پیوموتسز در کلمه ((فرستادی)) حرف ((ی)) زاید آمده است چه در متن نسخه خطی ص ۳ سطر ۹ : ((به غرنین باز فرستاد بی مقصود)) میباشند، این حرف عبارت اصیل و بلیغ عصر غزنوی را از فصاحت انداخته است چه این یای مجهول استمرار است در عوض ((همی و می)) که پیش از فعل می آید و تکرار عمل را نشان میدهد درحالی که درین جا خلیفه القادر بالله یکبار رسول سلطان را بی نیل مقصود به غرنین باز فرستاده است بنابراین وجود این یای مجهول معنی عبارت را هم اخلال کرده است.

۹ - ص ۲۴ سطر ۴ متن پروفیسور : ((بریدم)) متن فلورانس ص ۲ سطر ۲۷ ((بریدم)) که میشود آن را ((نبریدم)) بانون نفی ویا ((بریدم)) با بای تاکید ویا زینت خوانند، چنانکه هردو تحریر فلورانس با استفاده جداگانه قابل تعبیر و مفهوم

میبا شد. تحریر نخست اینکه فر دو سی میگوید، من از مال سلطان هنوز طمع «نبریده» ام که چشم به جاه و زیر داشته باشم. تحریر دوم یعنی وقتیکه من از مال سلطان طمع خود را بریده ام به جاه و زیر چه حاجت خواهد بود. اصل متن فلو رانس: «طمع از مال سلطان بپریدم کی مرا به جاه وزیر حاجت با شد». فر دو سی در اینجا با تا کید میگوید که من هرگز هیچ نوع طمعی به مال سلطان ندارم و زیبایی افاده هم در اینجا در تاکید آن است که نهایت استغنا و بینبازی ابوالقاسم طوسی را در مقابل مال دنیا و استحکام ذهنیت او را نسبت به عقیدتشان نشان میدهد و در متن پرو فیسر و مضمون کشف این تاکید از بین رفته است.

۱۰- در متن پرو فیسر ص ۲۵ سطر ۴ ضمیر اشاره «این» از جمله افتاده است
«بنده رمز باز گوید» متن خطی ص ۳ سطر ۱۳: «بنده این رمز باز گوید»، که مسلماً برتری و بهتری متن اصیل واضح و لایح میبا شد.

۱۱- ص ۲۵ سطر ۵ پرو فیسر کلمه «نیز» را ((بر)) خوانده اند. متن فلورانس ص ۳ سطر ۱۴ چنین است: «حاضران نیزیک کلمه گشتند» متن پرو فیسر: «حاضران بریک کلمه گشتند» طوریکه دیده میشود با آنکه در متن پرو فیسر جمله لفظ بر قد معنی کو تا هی دارد باز هم نگارنده مضمون کشف به این نکته توجه لازم نموده اند.

۱۲- ص ۲۵ سطر ۹ پرو فیسر در متن خود از اخیر کلمه «گفت» حرف ((ی)) را حذف نموده به این وسیله عبارت را از فصاحت بیرون کرده است. در متن فلو رانس ص ۳ سطر ۱۶ آمده است: «فر دو سی لغت تا زی سخت نیکو دانست و فصاحتی تمام داشت به هر وقت خلیفه را مدحتی گفتمی و او را در حرمت میافزود ((:)) متن پرو فیسر: ((به هر وقت خلیفه را مدحتی گفتمی و او را در حرمت میافزود.)) در اینجا قضیه با گو نه ماده (۸-) این مضمون است چه در آن جایز فعل غیر استمراری فعل استمراری ساخته اما اینجا عکس آن صورت گرفته است فقره «به هر وقت» که دلیل پیوستگی همیشه گمی و دایمی بودن مدح گفتن میبا شد وجودیای مجهول استمراری را در پایان کلمه «گفتمی» حتمی ایجاب میکند تا جمله افاده مفهوم منظور را کرده باشد. و هر نه متن نیمه مفهوم و غیر فصیح به میان می آید، چنانکه در متن پرو فیسر صورت گرفته است.

۱۳- ص ۲۳ سطر ۱۳ متن پرو فیسر کلمه «کس» نسخه خطی را «کئی» درج کرده است که نادرستی

وبی معنی بودن آن مبرهن میا شد چه چنین کلمه‌یی در زبان وجود ندارد اما نگارنده مضمون کشف درین مورد نیز خاموشی اختیار کرده اند .

۱۴-ص ۲۳ سطر ۱۴ متن پرو فیسر کلمه «بیش» یعنی پیش را ((بیش)) قید کرده است احتمالاً خواسته اند اصل رسم‌الخط نسخه فلورانس را تقلید نمایند ولی با تا سف باید اظهار کرد که در متن اصیل همزه بالای بای وجود ندارد .

۱۵-ص ۲۵ سطر ۲۴ پرو فیسر پیوموتزدرین جمله تصحیح قیاسی نموده اند : تا هر کس جز به نیکی روزگار خود صرف (کنز) طور بیکه دیده میشود این تصحیح قیاسی نیز در متن پرو فیسر و نگارنده مضمون کشف نا درست از آب در آمده است چه در اینجا بایست حرف نفی در فعل به کار برده میشد تا معنی جمله درست میگردد واز دو منفی يك مثبت به وجود می آمد چه وجود کلمه ((جز)) در جمله ایجاب فعل منفی را مینماید بنا برین جمله باید چنین تصحیح گردد تا مفهوم لازم را افاده کند ، «تا هر کس جز به نیکی روزگار خود صرف نکند» این جملات در میکروفلم و فوتوکوپی کاملاً ناخوانا هستند .

چنانکه در گذشته دیده شد متن پرو فیسر پیوموتز به تاسی از آن متن نگارنده مقابله کشف بر علاوه نادرستیهای که بدانها اشاره شد واجد کاستیهای زیاد دیگری نیز هست که قبلاً در دوازده ماده مفصلاً توضیح گردید واز نظر قارئین گرامی در شماره ۲۶ مجله خراسان گذشته است . بدین ترتیب گوئیم در متن پرو فیسر و نگارنده مضمون کشف در حدود ۳۰ مورد اشتباه موجود میا شد که متن منقح و اصیل نسخه فلورانس را نا درست و خدشه دار ساخته است . امید داریم در ایالتی که از متن شاهنامه جاجا نمونه داده اند این گونه سطحی نگرینها و بیما لاتیها رخ نداده باشد .

درینجا بيمورد نخواهد بود چند نظری دیگری در باره پیشگفتار نسخه خطی فلورانس ابراز گردد تا مورد قضاوت و تجلیل علمی خواننده گان قرار گیرد و ایشان نظر صائب خود را درین باره اظهار نمایند .

در ص یک سطر يك و دو این عبارت درج است : «و طبعی سخت موافق نیگو داشت اتفاق چنین افتاد که نخست در آن ولایت طوس را صحبت او با مرئی افتاد که او را ماهک بازیگر گفتندی»

به نظر من درینجا کلمه طوس که با یسدطوسی باشد بنا بر سهو کاتب نا درست درج گردیده است و چون کلمات ولایت و طوسی پهلوئی هم قرار گرفته اند به ظن

غالب کاتب به عجله آن را ولایت طوس نبسته است در حالیکه از لحاظ مفهوم، بحث از صحبت ما هک بازیگر باشخص دیگری که یقیناً طوسی باشد یعنی ابوالقاسم فردوسی می‌رود و طوری که بر ما از پیشگفتار روشن شده است آنها نه در طوس بلکه در غزنی با هم ملاقات کرده اند و طوسی در منزل ما هک میزیسته. لذا کلمه طوسی معنی لازم را ارائه نمیکنند و در آینده با دیدن کلمه طوسی خواننده و طبع گردد و توهینش در پاورقی داده شود.

درص اول سطر ده در عوض: «دو بیت که اندرین داستان یاد کرده است» «در بیت» کتابت شده، برای آگاهی متن‌شناختن با بیست اصل نسخه فلو را نس «در بیت» را در پاورقی برده «دو بیت» را در متن بگذارند. این فقره در متن پرو فیسر و نگارنده مقاله کشف ... درست ثبت شده است

درص یک سطر ۲۶ در عبارت «سلطان محمود فرموده که این مرد را پیش من آر» در کلمه «فرموده» های هوز اخیر کلمه زاید است چنانکه در میکرو فلم و فوتو کوبی هم چندان به وضاحت دیده نمیشود با دیدن چنین باشد «سلطان محمود فرمودگی این مرد را پیش من آر»

ص اول سطر ۲۶ عبارت: «جاوید زیاد ملک عالم» در اینجا کلمه «زیاد» که بعضیها آن را به معنی زیادی و وفرت فهمیده اند و مفهوم عبارت برای شان واضح نشده به اشتباه بر خورده اند. کلمه زیاد صیغه دعاست از اسم فعل زیستن و به معنی زنده گی کردن است که فردوسی به صورت دعائیه میگوید که پادشاه عالم جاوید زنده گی نماید. *

ص ۲ سطر یک عبارت: «خدای اندی» که در میکرو فلم و فوتو کوبی ((خدای اندک)) هم خواننده شده میتواند چندان واضح نشد. اصل جمله چنین است: ((سلطان محمود گفت همه مراد تو برای به توفیق خدای اندی کی تو این شرح به مانمای که این شعر

* ((زیاد)) به معنای ((زنده گی کند)) دوشعر در فراوان به کار رفته است. دو بیتی

که می آوریم نمونه های بیست از این گونه کار بردها:

دیر زیاد آن بزرگوار خداوند

جاوید زیاد کسز در ش ملک

مدیر مسوول

که گفته است)) امید که قار نین گرامی در زمینه روشنی اندازند ** .

ص ۱ سطر ۱۷ در نسخه فلو را نس درین عبارت : « کی با ید کی بر بدیهه یک دوبیتی اندر ا یاز خط کی می دمد بگویند.)) کلمه خط که بدوا از قلم کاتب افتاده بوده بعداً بالای لفظ ایاز به خط کاتب نسخه کتابت گردیده است که به همین لحاظ آن را ایاز خط خوانده اند از آنجا که ایاز خط ترکیب مقلوب از صفت و مو صوف ساخته میشود نه از مضاف و مضاف الیه بنا برین «ایازخط» نا درست بوده «خط ایاز» صحیح میا شد که بنا بر غفلت کاتب بیجا کتابت شده است . نظر نگارنده اینست که در جا پها و متنهای آینده این موضوع نیز مد نظر گرفته شود . واگرایاز به معنی نسیم و شبتم و باد خنک گرفته شود پس مفهوم کاملاً رنگ دیگر خواهد گرفت .

در مورد رباعی که فر دو سی به خوا هس محمود غزنوی بدهتا سروده صاحب بدایع الافکار (میکرو فلم یگانه نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا که به خط مولف کتابت شده) سید عبدلرحیم منصف موسوی مازندران در ص الف ۱۵۸ اثر خود در احوال فر دو سی مینویسد : ((در مجلس سلطان محمود بفرموده اش حسب الحال ایاز بدیهه این رباعی را به رشته نظم کشیده آفرینش نمود

* واژه ((اندی)) در شعر دری به معنی ((امید است)) ، ((روا باشد)) ، «اهمیتی ندارد» ، ((جای خوشی و سپاس است)) ، ((باشد)) ((به خاطر)) و مانند اینها به کار رفته است . «که» ربط همواره پس از ((اندی)) میآید و گاهی ((اندی که)) به خاطر رعایت وزن ، شکل ((اندیک)) را به خود میگیرد . نمونه های زیرین گواه سخن ماست :

گر سال عمر من به سر آید روا بود اندی که سال عیش همیشه به جابود (سنایی)
با آنکه من از عشق تر رسوای چها نمهم راضیم اندیک تو زیبای جهانی (اخسیشکی)
از معنا هایی که آوردیم ، ((امید است)) می تواند معنایی باشد که به متن مقدمه شاهنامه در مورد یاد شده راست می آید برای آگاهی بیشتر در زمینه مراجعه فرمایید
به مقاله «یک توضیح ادبی» از پوهاند دکتور جواد ، ژوندون : ش ۲ ، ص ۱ ، ۱۳۶۱
ص ۶۵ - ۶۶ .

مست است بتا چشم تو و تیر به دست
 بس کس که به تیر چشم مست تو بخت
 گر یو شد عار مست زره عین ر ش هست
 کز تیر برتر سد همه کس خا صه زمست))

این رباعی با آنچه در مقدمه شما هنا آمده است در چند مورد اختلاف دارد . کلمه ((بتا)) که در رباعی مقدمه ((همی)) آمده ، در کلمه ((به)) که به جای ((از)) آمده و وزن اخلاص نگردیده ، در کلمه «بخت» که واضحاً نقطه گذاری شده و جای حدس و قیاس را باقی نمیگذارد و مصرع چهارم که واضح خوا نده میشود .

ص ۳ سطر ۱۴ : ((تایکی از دبیران ... گفت ... کی اگر بادشاه دستوری دهر بسنده این رمز باز گوید کی چیست گفتند بگو گفت سلطان روی سوی دبیران کرد و گفت راست میگوید و حاضران نیز يك کلمه گشتند)) ازین نبشته چنین احساس میشود که فقرات و جملاتی که تو ضیح و بیان رمز را محتوی بوده از قلم کاتب افتاده است . طو ریگه دیده میشود پس از کلمه ((گفت)) دو می مقصد واضح نیست که چه گفت و کدام توضیح را سلطان پذیرفته ، دیگران آن را تصدیق کرده هم رای شده اند یعنی چگو نه می رمز و موضوع بیان آن از طرف دبیر در متن موجود نیست .

راجع به تفاوت های خرد و ریزه دیگری که در تنقیح بعضی کلمات در متن نسخه فلورانس فرو گذاشتی روا داشته شده یعنی بعضی حروف را در الفاظ بدون نقطه نوشته اند در شماره دهم مجله خراسان با آنکه اشتباهاتی در چاپ رخ داده یعنی متن و پاورقی را هر تک و بلا تفریق درج کرده اند در مضمون ((کهن ترین نسخه دستیا ب شده از شاهنامه)) بیان گردیده که یقیناً از نظر علاقه مندان گذشته است .

انتقاد بوسل از نظریات تقدیر و تناسخ

مسأله چبر و اختیار در فلسفه خاور زمین از اهمیت زیادی برخوردار بود. متکلمین یا اشعریان، قانونمندیها و ضرورت های عینی طبیعت و آزادی انسان را به کلی رد نمودند آنان همه فعالیت های انسان، حتی حرکات و رفتار او را نیز وابسته به اراده و امر خداوندی و تقدیر خود انسان میدانستند. بنابر تعلیمات اشعریان ((... اراده خداوندی نه تنها در آفرینش جهان، بل در همه رویدادها لایق قطع و بلا و اسطه تاثیر میکند. هر گو نه رخدادی بنابر امر جدا گانه خداوند صورت میپذیرد.)) (۱)

این تعلیمات اشعریان و متکلمین در مورد تقدیر، در هندوستان، افغانستان، آسیای میانه و دیگر کشورهای شرق به صورت گسترده پی پخش گردید. باور ها و اندیشه های چون ((از تقدیر گسریزی نیست)) ((چیز یکه در تقدیر باشد همان میشود)) ((در پیشانیت هر چیزی نوشته بود همان را می بینی)) و غیره، در درازای سالها وسده ها از سوی روحانیون تبلیغ شده و در ذهن اشخاص تلقین و جایگزین گردید. آشکار است که اینگونه تعلیمات انسان را از هرگونه همت و فعالیت باز داشته و مسلمانان را به مشابه برده های مطیع این گروه درآورد، نظریه تقدیر (توکل) همیشه به سود جباران خدمت نموده است.

لازم به یاد کرد است که، اگر به باور های تقدیر و قسمت اعتقاد پیگیر گزاشته میشود ممکن است نتایج مخصوص به آن چنین به دست آید: هر گاه انسان در خط حرکت خود آزاد نباشد، میتوان چنین گفت که در اعمال بدو گنا هان نه خود او، بلکه خدا مقصر است غزالی به خاطر اصلاح و پوشاندن این مسأله که برای دین زیان آور بود کار و تلاش نمود.

غزالی همچون اگو ستین میگوید که خدا از یکی را در آسوده گی و دیگری را در زنده گی پر از عذاب و رنج خلق نموده هیچ کسی را از آن یارای گریز و رهایی نیست . ضرور است که آنان امر خداوندی را به جا آرند و به راه شیطان نروند . آنسا نکه غزالی در کتابش ((کیمیای سعادت)) مینویسد ، هر کسی که چنین بکند در حرکتش آزاد است .

شاعر و اندیشمند مشهور مولانا جلال الدین بلخی نیز با اسلوب ویژه خود به مقصد اصلاح تعلیمات تقدیر کار و مبارزه نمود او نیز مانند غزالی به نظر به تقدیر از موضع اید یالیزم نزدیک گردید باید گفت که این فیلسوفان نظریه تقدیر را از موضع راست مورد انتقاد قرار دادند .

نمایندگان مترقی و پیشرو دانش، ادبیات و فلسفه ، جانبداران اندیشه های آزاد ، معتزلیها و مشایین هر یک به فکر خود آزادی اراده انسان را به اثبات رسانیدند و به خاطر سودمندی فعالیت های آدمی مبارزه نمودند ، به گونه مثال :

فیلسوف و اندیشمند پیشرو عرب الکندی (سده نهم میلادی) و ابن سینا بزرگ (سده یازدهم میلادی) نظریه تقدیر را انتقاد نموده نظریه های خود را در مورد آزادی اراده انسان اثبات نمودند .

میرزا عبدا لقادر بیدل ، بر پایه آموزش مواد غنی تاریخی - فلسفی و تجارب زنده گی نظریه تقدیر را در چوکات فلسفه شرق از موضع راست قاطعانه تر انتقاد نمود. او مسأله ((جبر)) را اعتراف نمود و تعلیمات خود را در مورد ((اختیار)) به اثبات رسانید. او کوشید تا افکار خود را درین زمینه با مثالهای زنده استحکام بخشد. اما بیدل به شرایط زمانش تن در داده ((جبر)) و قانون نمندی های کائنات را شعله اراده خداوندی دانست (۲) میرزا عبدا لقادر بیدل به ضرورت عینی و نیز قانون نمندی جهان هستی معترف شده و موجودیت ((جبر)) را در طبیعت ارگانیک و غیر ارگانیک و در همه گونه های نباتات و حیوانات و نیز حرکت آنسا نهی بیان کرد. اما بیدل درین مسأله تا درجه معینی در دام ایده - های متکلمین و صوفیان میافتد چون گاهی او جبر طبیعت و قانون نمندیهای آن را نشان دهنده اسرار اراده خداوندی نیز تصور میکند .

بیدل ، افکار و اندیشه های خود را در مورد جبر طبیعت و قانون نمندی های آن با مثال هایی نشان میدهد و در این مورد افکار ارزشمندی بیان میکند ، او مینویسد :

((... آشکار شود که در ترکیب اجسام ذرات تغییر است ، در نتیجه چیز های نو پیدا میشوند این حادثه سحر انگیز شگفتی آور با حکم جبر صورت میگیرد . این جبر در خود اشیا و در مناسبات میان آنها موجود است، مثلا تیل ، قتيله و آتش با هم به حکم جبر نور میدهند . در نتیجه زنده گی دراز و تغذیه، در شکم حیوانات سنگها جمع میشوند این هم بی اختیار و در اثر جبر است . در نتیجه تبخیر باران میبارد و غیره)) (۳)

بیدل در مطالب یاد شده در بالا ایده های ویژه و جالبی را بیان میکند از نظر بیدل ((جبر ناشی از خود طبیعت و رابطه میان اشیا است او ، علت پیدایی اشیا و پدیده های نورا ترکیب پارچه ها و ذرات کوچک باهمدیگر میداند . اندیشه بیدل ازین نگاه هم ارزشمند است که او اندیشه و فکر خود را در شرایط حاکمیت مطلق فیودالیزم در کشور های مسلمان شرق در اوایل سده سیزدهم میلادی بیان کرد .

بیدل اطلاعات انسان را از جبر طبیعت به گونه دقیق و روشنی افاده میکند او برای اثبات درستی فکرش به مثال زیرین متوسل میشود : ((اگر انسان در مرتب ساختن هستی آزاد یعنی مختار میبود به خود همه چیز های مفید را پذیرفته ، چیز های زیان آور را رد میکرد خود را از بیماری نگه میداشت و هم سلامتی را از چنگال مرگ و هلاکت رهایی میبخشید .)) (۴)

بیدل در مورد مناسبت میان ضرورت و تصادف نیز اظهار نظر میکند ولی او ویژه گیهای عینی تصادف و وحدت دیا لکتیکی ضرورت و تصادف را در تکامل و انکشاف طبیعت و جامعه ، نفهمیدن نمیتوانست هم بفهمد. در باره معجزه هایی که ((اولیا)) قادر به نشان دادن آن بودند افسانه های زیادی در شرق به گونه گسترده پخش گردیده بود .

بیدل به وسیله آثارش علیه اینگونه افسانه ها و باورها به مبارزه برخاست و این مبارزات خود را با اندیشه هایی که در آنها وجود ضرورت اعتراف ویژه گیهای عینی تصادف انکار میشد مرتبط ساخت . فیلسوف کوشید تا انسانها را از اینگونه اوهام رهایی بخشد .

بیدل با گفتن حکایه در مورد هما و جفدمیکو شد تا عدم باور خود را نسبت به تصادف نشان داده و آن را ترغیب و تبلیغ کند .

بنابر باور مردمان خاور زمین مرغها به انسا نها اقبال و دولت می آورد . بهرکسی که مرغها سایه بیفکنند ، شاه میشود . برعکس جغد آفت و بدبختی به بار می آورد بنابر باور آنها در جغد نیروی سحر انگیز و ترس آور موجود است . بیدل اینگونه

افسانه ها را در عالم هستی و واقعیتها همچون يك امر تصادفی رد نمود او فقط به جبر طبیعت اعتراف نمود .

بیدل در بارهٔ جبر طبیعت سخن زده و آزادی انسان را در اعمالش به درجهٔ معینی بیان کرد. ولی مسألهٔ جبر و اختیار را به گونهٔ درست نتوانست بشناسد در برخی موارد نقطه نظر خود را نسبت به آزادی (اختیار) معین انسان نشان داده و برای اثبات آن مثال زیر یسن را می آورد :

((خسیسی يك باغ داشت در باغ درختان سیب بود زمانی در این باغ زاغی آمد و يك دانه سیب را از درخت گرفت و به آسمان پرواز کرد . باغبان خسیس آن را دیده و به سوی زاغ دوید . او بدون این که از دویدنش نتیجه یی به دست آورد به چاه افتید و مرد .)) (۵)

بیدل از این حکایه نتیجهٔ زیرین را به دست می آورد : خواه ماتم و خواه شادی باشد بایست چارهٔ کار خود را خود بکنی ، لازم است تا در بیماری خود مر همرا خودت بگزاری .

بیدل با افادهٔ قانو نمندی های طبیعت میگوید که از حرکت ذرات كوچك تا حرکت و فعالیت حیوان و انسان همه بروفق قانو ضرورت صورت میگیرد اما از نظرا و همراه با این ضرورت امکان نیز موجود است . آزادی (اختیار) هر کس ناشی از امکان موجود است ، مثلاً : برای انسان تنفس ، تغذیه و غیره ضرورت است از این امر هیچ کسی را رهایی نیست و همچنین مرگ هر کس مقرر است . در این حالات (جبر) موجود است . اما ممکن است افتید نش در چاه به آزادی (اختیار) انسان مربوط باشد از نگاه بیدل در انسان برای بهبودی زنده گیش امکان موجود است . در نظر او این امکان مربوط به حوصله تحرک ، دانش و زحمت او میباشد . (۶)

بیدل بر پایهٔ اندیشه هایی که در بالا ذکرشان رفت علیه نظریات ((تقدیر)) مبارزه نمود او باور و عقیده به تقدیر را نتیجهٔ تنبلی و کاهلی دانست .

بیدل استثمار و مفتخواری را بیحیا یی و پستی و دنائب میداند :

کار نا کرده مزد خواستنت	دارد از انفعال کا سنتنت
ای به تدبیر جستجو عاری	انفعال است مزد بیگاری
کا هلی را کنی تو گل نام	اینست گمراهی و تصور خام (۷)

بیدل خطاب به کسی که باور مند به توکل بود ، چنین مینویسد :

در تو کل چه آبرو دیدی جز فسردن دگر چه فهمیدی (۸)

این فکر بیدل باوجود تلخ و تند بود نشانه‌ی است . بیدل گفته بود :

((به تحرك زیاد باور داری یا که به تصادف باور مندی ، قطع نظر از این همه چیز ها راز جهان حر کات بگیر)) (۹)

به نظر بیدل ، حرکت و قرار انسان در زنده‌گی او فکتور حل کننده است و با آوردن مثالها بی به روشنی اندیشه های خود را بیان میکند باکسب هنر به سوی مقصود حرکت نمودن شرط مهم زنده‌گی انسان است به عقیده او انسان همراه با آن دارای شکیبایی نیز میباشد :

صبر هم کردی آر میدن گو ؟ با هوایک نفس کشیدن گو ؟
صبر و کوشش همان طلبگار ند گوهر و بحر هر دو در کار اند (۱۰)

بیدل فعالیت های بیپروده و غیر قابل باور انسان را به نکو هشمر گفته ، چنین مثال می آورد :

يك شخص بیعقل بود . او سنگها و خاك را به بالا پر تا ب میگرد از او پرسید ند که چه میکنی ؟ او پاسخ داده که : ((من غیر از آسمان موجود ، میخواهم آسمان دیگری بسازم))

فیلسوف با آوردن ذکر این حکایه ، کارها و فعالیت های بیپروده و ناشدنی را در زنده‌گی انسان حالتی از دیوانه‌گی میدانند و میگویند که حرکت و فعالیت انسان باید به مقصد و آرزوی او موافق باشد .

بیدل مینویسد :

((توانگری بود که هر شب در بر گزاری محافل بزم و عیش اسراف مینمود در آخر او بیچیز و نادار گشت . توانگر کدام کسب و هنری را هم بلد نبود او نه آهنگری نه بافنده‌گی و نه ناوایی را می دانست . در نتیجه توانگر کدای بیحیا و پای برهنه شد)) (۱۱)

بیدل از آن چنین نتیجه میگیرد که حتی شخص توانگر هم باید کسب یا هنری را بیاموزد فیلسوف به اینگونه با تشبیه مناسبت اهمیت و ارجحی هنر را به تصویر میکشد :

بی نم آب دیشه نال شود
 صدف بی گهر سفال شود (۱۲)
 از نظر بیدل، فراگیری کسب و هنر برای انسان هما تقدیر ضرور است که آب برای
 نبات شاعر - فیلسوف به کشاورزی ارجح و بهای بلند میدهد، و دهقانان را به حیث
 تولید کننده رزق و روزی مینگرد:

((زحمت کشیده با عرق ریزی همچون ابررحمت بیان)) (۱۳).

بیدل، هنر، آهنگری، با فنده گی و غیره را ستایش میکند. همچنان اوستایش دانش
 و فلسفه را تاستیغهای برین میرساند. اوتاکید میکند که انسان باید ((هنرها را
 آموخته و غیرتمندانه کار و زحمت بکشد)) (۱۴).

یا کتاب حساب کن تکرار	نقد محضی زجیب سعی بر آرد
نسق گیرودار عالم باش	جوهر افتخار آدم باش
جنبشی در بنان قدرت ریز	از نیستان صنع شور انگیز
تا صریح قلم دهد آواز	از پر طایران گلشن راز
صفحه بی را صفای آینه کن	حسن خطی در آن معاینه کن
حیرت و حشیان دشت قدم	سیر دارد به دامگاه رقم
صنع کاتب به رغم طبع فضول	شغل خاصیت گمر شوی مشغول
چون بر این شیوه آستین مالی	سرافلاک بر زمین مالی
هر چه از نقش کیف کم یابی	گردی از کوچه قلم یابی
آنچه دارد جهان ظلمت و نور	گیرد از لوح قدرت تو ظهور
لفظ ریزی و معنی انگاری	پرده بندی و جلوه بشماری
غیب در صفحه ات شهود شود	عدم از خامه ات وجود شود
صاحب لوح و القلم باشی	به که افسرده چون رقم باشی
یا به دست آرخامه تقاش	صورت معنی مصور باش
به تامل چمن طرازی کن	با هجوم خیال بازی کن
دل اگر بر سبیل آگاه هست	کلك مو هم دلیل آگاه هست
فکر باید چو کلك مو با ریک	تابه کنه صور شود نزدیک (۱۵)

بیدل در سطور بالا انسان را به شجاعت و زحمتگشی فرا میخواند: ((او میخواهد تا
 انسان به آموزش امور کشاورزی و هنری به دانش یا هنر خوش نویسی بپردازد و به

آنها مشغول گردد او می‌خواهد که انسان نویسنده هنر مند ، شاعر تیز هوش ، رسام ظریف کار و نقاش ما هر و دانشمند بزرگ شود همچنان او تا کید میکند که دانش‌گوهر انسان است .» (۱۶)

بیدل به انسان خصلت‌ها بی چون زحمت‌گشی، صافدلی ، تحرک و استواری در زنده گی را زیبنده میداند . و این ایده های خود را در داستان «گامدی و مدن» با تشبیهات مناسب ، به گونه روشنی افاده میکند . آنگونه که در داستان مزکور است ، شاه غائب با دیدن صحنه رقتبار مرگ مدن و گامدی ، احساس گناه نموده ، مصمم به کشتن خود میشود ، ولی دانشمندان او را با سخنان زیرین نصیحت میکنند :

مهلتی تا به خدمت تدبیر	بر نیایم مصدر تقصیر
در حقیقت نمرده اند اینها	پهلوی سگتنه خورده اند اینها
تر ساندۀ است از کثیر و قلیل	مرضی در فوای شان تحلیل
شاه اگر بر بساط فرمان است	چاره دشوار نیست آسان است» (۱۷)

شاه فرمان داد تا دانشمندان چاره‌وتدبیرگار ایشان را بکنند :

پس به فرمان شاه غیرت‌کیش	چاره جو شید گروه خیر اندیش
حکمت تام از اتفاق و داد	عضو هاشمان به هم معانقه داد
تنگ آغوش تر ز جان و جسد	یافت ترکیب از اتحاد مدد
بهر آرام آن دو پیکر ناز	فرش گر ما به پیش بستر ناز
ساعتی چند نگذشته به هم	موج زد ریشه بهار نفس
گرمی دل شد آبیاری نفس	هستی آمد به طوفشان زعدم
مرده بودند لیک شرم وفا	عرق آرزو بر جبین بقا
آن عرق شد گلاب دل جوشی	چشم واگرد خواب بی‌هوشی (۱۸)

از نگاه بیدل ، جستجوی چاره و تدبیر ، دانش و حکمت ، حتی به انسان زنده گی می بخشد . این نکته از مهمترین نمونه های افکار فیلسوف است .

اینکه بیدل انسانها را به کسب دانش و هنر ، کار و فعالیت اراده و شجاعت در اجرای امور و زنده گی خوب فرا میخواند ، خودضربه محکمی بود بر نظریه تقدیر . نقش و اثر ناکامی اندیشه های بیدل در رشد و انکشاف افکار اجتماعی هندوستان ، خراسان و آسیای میانه ، درست از روی همین خصوصیت ها و فاکتها پیش آمده و ارزو یا بی میگردد .

اهمیت انتقاد بیدل از نظریات تقدیری در آنست که ، امروز مانیز میتوانیم از آنها در مبارزه علیه پدیده ها و غایب های کهنه و ارتجاعی و خرافی استفاده نماییم .

اما ، بیدل علل و ریشه های اجتماعی - اقتصادی تاریخی و فلسفی باور انسان ها را به نظریات تقدیر ، نتوانست به درستی بفهمد و نمیتوانست هم بفهمد . در محیط جامعه استثمار عظیم مربوط به تقدیر ، قسمت از سلاح های مهم طبقات حاکم برای سرکوب و استثمار زحمت کشان بود . بیدل این مساله را نتوانست درک کند و قادر به درک آن هم نبود . البته این مساله عیب بیدل نیست ، بلکه نتیجه شرایط اجتماعی و تاریخی جامعه روزگار اوست .

فقط ما تریالیسم دیا لکتیک فلسفه مارکسیسم لنینیسم بود که به همه ابعاد تعلیمات و آموزش های ایدئالیسم و از جمله نظریات تقدیر ، به گونه پیگیر و اساسی ضرر به وارد ساخته و بی پایه بودن آن را به اثبات رسانید .

* * *

میرزا عبدا لقادر بیدل ، مساله ((تناسخ)) را نیز مورد توجه قرار داده و در باره آن ، اندیشه و نظریات خود را بیان نموده است . این تعلیمات در سده هجدهم میلادی در میان اهالی هندوستان ، به ویژه بخش های جنوبی به طور گسترده پخش گردیده بود .

بیدل میگوید که ، بنابر تصور هندوان ، روح به گونه مستقل وجود داشته و قابلیت داخل شدن و بیرون شدن را به جسم اشیا و اشخاص دارد و ابدی است .

به نظر برهنهها ، روح جان غیر جسمانی بوده و ابدی است . کسی که میمیرد روحش به اشیا دیگر و حیوانات دیگر حلول میکند و سرنوشته آن بر پایه چگونگی خط حرکت آن دو تن انسان تعیین و مجازات میگردد ، سرنوشته و قسمت روحی که به بدن اشیا یا حیوانات گذشته ، وابسته به مجازات زنده می پیشین آن است . برهنهها ، اینگونه افکار خرافی را به مردم تلقین و تبلیغ نمودند . بیدل ما هیت تناسخ را قرار زیرین تعریف میکند :

هندوان را به عالم ایجاد	طبع مغلوب این خیال افتاد
که پس از انتقال این پیگیر	روح دارد حلول جسم دگر
خواه از آن انتقال بر حیوان	مایل افتاد خواه بر انسان
هم در آن جسم صورت حالش	میرسد بر جزای اعمالش

داد بر ذهن‌شان رسوخ نبات

عمرها شد که علم از این آیات

عالمی دیده‌ام به خواب و خیال ((۱۹))

من هم از اختراع صورت حال

ایده ها و تعلیمات ((تناسخ)) به مثا به سلاحی در دست برهمنان و سایر استعمار -
گران برای برده سا ختن توده های زحمتکش خد مت نمود . آنها برای حفظ و پخش اینگونه
ایده های خرافی در میان توده های مردم ، به شمیوه های مختلف کار و فعالیت مینمودند .

بیدل ، از زنده گی هندوان مثال های زیادی می آورد و چشمه دید های خود را بیان میکند
چنانکه بیدل در جنوب هندوستان با هندو یی هم صحبت میشود که با نظریه ((تنا سخ))
هندی پرورش یافته است هندو به بیدل میگوید : همیشه اورا زاغ سیا هی تعقیب
میکرده و از همین سبب همه چیز های سیاه به نظرش مانند زاغ معلوم میشده است . مرد هندو
به خاطر رهایی از این مشکل به مرد برهمنی مراجعه کرده و چنین پاسخ دریافت داشته
است آن زاغ روح مرد یست که از پدرت مقروض بوده ، پیش از اینکه او قرضش را
بپردازد ، مرده است . بعداً روح او به بدن زاغی حلول نموده و برای پاک کردن گناهش در دشت -
ها و ویرانه ها در پرواز است . بر همین به مرد هندو ، غرض نجاتش از این مشکل چنین
مصلحت داده است تو به زاغ بگو که از دین و عیب تو گذشتم . اینجاست که هم تو و هم
روح (زاغ) از این واهمه خلاص میشو ید . بنابر گفته مرد هندو ، پس از عملی سا ختن
گفته های بر همین ، زاغ به کلی گم شده و دیگر به سراغ او نیامده است (۲۰).

بیدل ، در اینجا اثر ناکی نیرو منسدر پرورش و باور و تلقین را به انسان نشان
داده است . در حقیقت ، چشم مرد هندو یی که به تناسخ عقیده محکم داشت ، همانند آنکه
به چشم شخص تشنه غیر از چشمه چیز دیگری مجسم نمیشود ، همیشه زاغ سبب پیدا یی
باور به اینگونه خرافات شده است . بیدل ، باز هم حکایت دیگری را بیان می کند یک
مرد هندو دختری بنام ((رد جوانات)) داشت که جوان ، زیبا و لایق بود . بنابر رسم کهن ،
دختر مزگور در ده مجاور با یک پسر نامزد شده بود . از بخت بد ، پسر بیمار شده و
مرد پدر و مادر و اعضای خانواده دختر به مراسم سو گواری میت رفتند . ((رد جوانات))
که به تناسخ روح باور داشت ، با شنیدن مرگ نامزدش لباس خوب پوشید ، خود را
آراست و با آفر و ختن آتش خود و خان خود را به آتش کشید .

بیدل ، اینگونه عرف و عادت را با خشم زیاد به نکو هس میگیرد و بی پایه گی و
وزیانمند بودن ایده های پرواز روح را به اثبات میرساند . (۲۱).

فاکتها بیکه بیدل دراین مورد نشان داده‌است ، بامثال های چها نگر د فرانسوی داکتر فرانسو ابیر نیه در مورد ((تناسخ)) همانندی دارد. او ، نوشته بود :

((هنگام عز یمتم از سوات به ایران به چشم خود دیدم که زنی خود را خودسو ختاند. در هنگام این رویداد ، شماری انگلیسها ، دهنار کی ها و عالیجنابان شاردن که از پاریس آمده بودند ، حضور داشتند . زن بیوه میا نهسال و زیبا بود . زن اینسو و آنسو گشته ، طهارت میکرد ومانند یک شیر دلیر به نیشمیرسید و خیلی خوشحال بود . هیچ گونه هیچانی در او حس نمیشد ، گاه با این و گاه بان شخص با صدای بلند سخن میزد من نمیتوانم با اطمینان یا به گونه درست تراگر بگویم نوبخواهم نگاه های بی حس او را در اینجا تصور کنم ، او به ما و به خیمه ، کوچکی چشم میدوخت این آلا چیق کو چک از گاه ارزن و چو بهای خورد و بزرگ ساخته شده بود او داخل آن آلا چیق گردید ، روی گلخن نشسته و سر شو هر مرده خود را روی زانویش گذاشت و چوب سوخته را گرفته با دست خود آلا چیق را آتش زد برهنه‌ای که در دست شان چوبهای بزرگ و دراز بود (شمار آنها درست به خاطر من نیست) از بیرون ، به هر سوی توده های هیزم آتش افروختند ... تا چندین روز نمیتوانستم این حادثه مد هشراباور کنم .

برخی از آنان با دیدن توده آتش از آن ترسیده بودند و در دل میخواستند تا از آن رو بگردانند . اکثر اینگونه اشخاص از آن رو گردان هم میشوند ، ولی برهنمان شیطان در آنها احساسات سوختن در آتش را برمی انگیزند و حتی خود آنان زن را در آتش می افکنند .

این صحنه را به چشم خود دیدم که زن جوان چند قدم به آتشیگاه مانده ، عقب گشت ولی آنها او را به سوی آتشیگاه راندند . در جای دیگری دیدم یک زن که در بین آتش بود و لباس هایش نیز آتش گرفته بودند ، از فرط هیجان و سوزش میخواست خود را از آتش نجات دهد ولی جلادان با چوبهای دست داشته شان او را دوباره در میان آتش افکندند .)) (۲۲)

میرزا عبدا لقادر بیدل تا آخر از عقاید ((تناسخ)) رهایی نیافت زیرا او خود نیز در موضعی قرار داشت که طبیعت را دارای روح میدانست . ولی خدمت او درین است که در میانه سده دهم و اوایل سده هجدهم میلادی در شرایط فیودالیزم شرق ، بی پایه گسی و زبان آور بودن اینگونه خرافات را توانست به ایشان برساند . مهمتر اینست که بیدل با انتقاد از نظریه و تعلیمات ((تناسخ)) در فاش سازی پایه های خرافات جامعه تا اندازه معینی کارکرد .

بیدل، در مورد ادیان یهودان، مسیحی (نصارا) و ... افکار انتقادی خود را بیان کرده چنین مینویسد:

در مزاج یهوداگر سا ریست
حکم تورات يك قلم جاريست (۲۳)
یا :

از نصاری نمیشود مشهود
جز خیالی که عیسیش فرمود (۲۴)
ویا :

سخ درامت محمد نیست
بزم مقبول جای مرتد نیست
کان و فا جو هر کر م بنیاد
همه را وعده قیا مت داد
بر مسلمان ز فکر دور اندیش
اگر آید قیا مت آید پیش
مومنان را ظهور این آیات
نبود جز به مو قف عرصات (۲۵).
به این ترتیب، بیدل، تأکید میکند که هر شخص دیندار، خواه یهود خواه نصاری خواه مسلمان و خواه هندو عقیده دینی خود را حقیقت میشمرد. چنانکه او، معجزه های را که در کتاب دینی هندوان موجود است یا افسانه های مربوط به او لیارا نا شی از عدم دانش میداند. باید گفت که بیدل در این مورد بانهایت احتیاط و از راههای کنایه، نا رساییها و نا درستی باور های خرافی ادیان را بیان نموده اندیشه های خود را در باره آنها اظهار میکند.

در میان گفته های بیدل افاده های زیبا و خوبی مانند این زیاد است :
این همه جاده است منزل نیست
لیک رهرو تمیز و قابل نیست (۲۶)
فیلسوف در اینجا نظر های خود را مخالف عرف و عادات و باور های خرافی دینی به گونه خوب و پر محتوی افاده میکند .

بیدل، در حقیقت به راه درست میرود و آنرا در دانش و فلسفه مبیند :
علم بود آنکه ساز حکمت کرد
حکمت افشای راز علم آورد
علم و حکمت ندا شتم مقصود
مدعا یم بیان قدرت بود
خواه عالم برآی و خواه حکیم
من ندارم ز کسب جز تسلیم (۲۷)

ولی بیدل، اثرات اجتماعی و اقتصادی ادیان را نتوانست نشان دهد و نمیتوانست که نشان بدهد انتقاد او از این امر در موضع روشن ساختن ذهن مردم، ساده و سطحی بود. بیدل به گونه پیگیر تا درجه اتسه بیسم رسیده نتوانست. این، ابعاد محدود تعلیمات تاریخی اوست .

سر چشمه ها

- ۱- تاریخ فلسفه ، مسکو ۱۹۴۱ ، جلد ۱ ، ص ۴۳۸ .
- ۲- بیدل ، کلیات ، چهار عنصر ، چاپ هندص ۱۰۰ .
- ۳- همانجا .
- ۴- همانجا .
- ۵- بیدل ، کلیات ، عرفان ، چاپ هند ، ص ۵۲ .
- ۶- همانجا .
- ۷- همان ، ص ۵۴ .
- ۸- همان ، ص ۴۸ .
- ۹- همان ، ص ۴۳ .
- ۱۰- همان ، ص ۵۵ .
- ۱۱- همان ، ص ۴۹ .
- ۱۲- همانجا .
- ۱۳- همانجا .
- ۱۴- همان ، ص ۵۲ .
- ۱۵- همانجا .
- ۱۶- همان ، ص ۴۲ .
- ۱۷- همان ، ص ص ۱۳۳ - ۱۳۴ .
- ۱۸- همانجا .
- ۱۹- همان ، ص ۱۱۴ .
- ۲۰- همان ، ص ۱۱۶ .
- ۲۱- همان ، ص ۱۱۶ .
- ۲۲- ف بیرینه ، آخرین سوالات سیا سیدر دولت مغو لهای بزرگ ، شعبه نشریات اقتصادی دولت ، مسکو ، سال ۱۹۳۶ ، صص ۲۶۴ - ۲۶۵ .
- ۲۳- بیدل ، کلیات ، عرفان ، ص ۱۱۶ .
- ۲۴- همانجا .
- ۲۵- همانجا .
- ۲۶- همانجا .
- ۲۷- همانجا .



پروین سینا

شاعر فرما نروا

وضع ادبی در نیمه دوم سده ۱۲

تابه آنجا که روشن است ادبیات در این بیش از هزار و دو صد سال عمر دارد و در طی این سالها ندراز، نشیب و فرازهایی را پشت سر گذاشته است. ادبیات هر جامعه و کشوری با تأثیر پذیری از عوامل گوناگون اقتصادی و سیاسی رشد و بالنده گی میابد. موضوع مورد بحث ما مصادف است با روزگار فرما نروا پی خانواده سدوزایی که با تخت نشینی احمد شاه بابا به تاریخ ۱۱۶۰ ه. ق آغاز مییابد.

گرچه احمد شاه بابا و پسرش تیمور شاه افزون بر کشور کشایی و حکمروایی شعر دوست و شعر شناس هم بودند، اما در این سده نسبت آشوبها و نابسامانیهای اجتماعی و سیاسی چندانی مجال و فرصتی برای انکشاف ادبیات میسر نبود. برای تباهی از وضع آشفته و ناهنجار آن روزگار پاراگرافی از کتاب برگزیده شعر معاصر افغانستان را به خوانش میگیریم: ((افغانستان در سالهای

۱۱۶. ه. ق به بعد جزدر ایا می معدود صحنهٔ پیکار های خو نین و آشوبها و نابسا ما نیها بود. زما نی از مخالفت فرزندان تیمور شاه در آتش و خون میسوخت و زما نی همت مردم آن در مبارزه با دولت استعماری انگلیس مصروفاً میبود، و اگر گاهی در عهد پادشاهی آرا مشی روی مینمود و توجهی به شعر و ادب به عمل می آمد و مردم نفسی تازه میکردند سیل حوادث چنان بر سر آنها میتاخت که گویی آن اندک آرا مش هم هرگز نبوده است. ((۱)

از گفته های بالا میتوان پی برد که درین محدودهٔ زمانی، وضع علم و ادب چگونگی بوده و اهل دانش و فضل در چه حالی قرار داشته اند ولی باوجود آن در بار احمد شاه و تیمور شاه از نظر فکری و فرهنگی نسبتاً روشن بوده است، زیرا احمد شاه خود مرد شاعر و خوش قریحه بود و علاوه از دیوان شعر پشستو اشعاری به زبان دری دارد. همچنین در عهد حکومت ابدالی، به ویژه زمان تیمور شاه، زبان دری زبان رسمی در بار و دفتر و دیوان بود، و اکثر شاهان و رجال دولتی به این زبان شعر میسرودند و بدان علاقمند بودند و با تشویق شعرا پاسداری شایسته ای از ادبیات و شعر دری میکردند و بسا که خود نیز مانند تیمور شاه و شاه شجاع صاحب دیوان هم بوده اند.

در آغازین روزهای حکمدری تیمور شاه تلاشهای زیادی برای از بین بردن قیامها و بینظمیها و از سر راه برداشتن سرکشان و گردنکشان صورت گرفت و نیز کوششهای فراوان در جهت سرکوبی کامل مخالفین و مدعیان تخت و تاج به عمل آمد و در نتیجه آرامش سیاسی و اجتماعی نسبی در سراسر کشور برقرار شد. با پیدایش این آرا مش عده یی توانستند فرصت مناسبی به دست آورند، تا برای بهبودی زنده گمی به تحریک در آیند و به مشاغل مورد نیاز و حرفه های مورد علاقهٔ شان دست یازند.

(۱) برگزیدهٔ شعر معاصر افغانستان، محمد سرور مولائی،

تیمور شاه که خود در اثر مجالست و همصحبتی با سخنگو یا ن و منشیان و تاریخ نگاران و صوفیان فیضیه‌سپایی یافت و از آنان درس دانش و ادب گرفت و به پختگی رسید (۲)، علاوه از مصر و فیت‌های سیاسی دست به کار های ادبی میزد، و با ذوق و علاقه سر شاری که به شعر و ادب دری داشت با اشتراک فضلا و شعرانشستهای علمی و ادبی به راه می انداخت. او توانست در پرتو آگاهی از شعر و ادب و به مسدد دلچسپی به موضوعات فرهنگی بازار شعر و ادب را رونق روز افزون بخشد و مجال مناسبی برای شعرافراهم آورد تا آثار گرانبهای به جهان علم و ادب پیشکش کنند.

البته مصاحبتها و مشاعرهای شاهان سدو زایی، به ویژه تیمور شاه، با دانشوران و سخنپوران بهترین زمینه بود برای رشد و تکامل ادبیات نیمه پایانی سده دوازدهم و نیمه آغازین سده سیزدهم هجری و هویت بخشیدن به ادبیات آن روزگار.

تیمور شاه مردی بود صاحب ذوق سلیم، قریحه شعری و استعداد ادبی، در آن هنگامی که امکان تبارز توأ نمندیمهای اهل فضل و هنر کمتر میسر بود، عده‌یی از دانشمندان و سخنپوران را به دربار خود جمع کرد و بازار شعر ادب را تا اندازه‌یی از بیرونقی و سردی بیرون ساخت.

تیمور با آنکه بیشتر اوقات خود را در انجام امور کشوری و رفع منازعات گروه‌هایی از مردم به مصرف میرساند. باز هم نشست و هاو همصحبتان با شهر سخنگو یا ن، منشیان، تاریخ نگاران صوفیان و هنرمندان باعث فیض یابی بیشتر او گردید و از آنان درس دانش و ادب گرفت و به پخته‌گی رسید. و باین همه گرفتاریها توانست با تشکیل حلقه‌های ادبی پایه‌های ادبیات روزگار شرا هر چه بیشتر مستحکمتر و ایوان آن را آراسته‌تر سازد. با این پیشگفت کوتاه

(۲) تیمور شاه درانی، عزیزالدین و کیلی فوفلزایی، چ، کابل:

و به دست دادن نیمر خیز از چگونگی وضع ادبی سیاسی عهد، کوشش بدان مقصور میداریم تا تیمور شاه این شاعر فرمانروا و مرد میدان شعر و ادب آن روزگار را هر چند بیشتر و بهتر به شناسایی گیریم.

فشرده‌یی از زنده‌گی سیاسی تیمور شاه

تیمور شاه در زمستان ۱۱۲۵ ش. مطابق محرم ۱۱۶۰ ق در ولایت مازندران خراسان از بطن خانم اولی‌احمد شاه ابدالی به دنیا آمد. واژ تیمور که نام بزرگتر یمن‌فرزند احمد شاه است در چغتایی معنای (پولاد) را میرساند. ماده تاریخ سالزاد تیمور را میرعبدالهادی لاری درین بیت گنجانیده است:

بگفتا جهانگیر یش ظاهر است بگو یید تیمور صاحب قران (۳)
 هنگامی که احمد شاه از جنگ مشهد فارغ گردید و به طرف قندهار عزیمت نمود تیمور شاه بامادرش و بزرگان چند از طرف علی قلی برادر زاده نادر افشار در مشهد مقید شدند تا نتوانند با قوای قندهار یکجا شوند اما با جاگرفتن شاهرخ شاه براریکه دولت، تیمور و خانواده اش با اعزاز و اکرام دوباره به قندهار روانه شدند. هرات که مرکز فعالیت‌های سیاسی احمد شاه بود بعد از مشغول شدن او به صوب هند و پنجاب توسط مادر تیمور شاه مرکز بزرگک نظامی و سیاسی افغانستان قرار گرفت و تیمور شاه که یک و نیم سال داشت پادشاه آنجا اعلان گردید مگر زمام امور را مادرش به دست داشت و اولین اقدام او این بود که سکه را از نام علیشاه افشار به نام تیمور شاه ضرب زد.

تیمور شاه از ایام طفولیت زیر نظر استادان ورزیده تربیت میشد. اولین معلم او ملاگل محمد خان با بری است که خیلی پرکار و با دانش بود و به پاس خدمات ارزنده اش لقب امین‌الملک را از طرف تیمور شاه دریافت نمود و به منصب خزانه داری پادشاهی مفتخر گردید. دومین استاد او مولوی حاجی جهان فو فلزایی بود و سومین

آن فیض الله خان نام داشت که هردو از مردان مجرب ورسیده روزگار خود بودند و دارای اوصاف حمیده و پسندیده . (۴)

احمد شاه بعد از سفر سند در ۱۱۶۷ ق . وارد قندهار شد و چون هدف وی تسخیر مشهد و نیشاپور و سفر دور و دراز به کشور ایران بود، شاهزاده تیمور رابه نیا بت سلطنت بر گزید و اختیار همه امور حتا عزل و نصب سرداران رابه او واگذار شد . وی از قندهار به کابل که شهر طرف علاقه اش بود عزم سفر کرد و از هفت ساله گی (۱۱۶۷ ق) به فرما نروا یسی افغانستان کنونی و بلاد شمرق امپراتوری پدرش سرافراز گردیده، تیمور شاه در مدت فرما نروا یی خود لشکر کشیها و کشور گشاییهایی نموده است و در جنگ پانی پت ، همچنان در جنگهای بلوچستان و ایران به پیروزیهایی دست یافته و در تمام این نبرد گاهها از خود دشمنان و دلیری نشان داده است و در بخش تاریخ سیاسی افغانستان چهرهٔ تابناک و صاحب نفوذی بوده است ، وی نه تنها قلمرو پدرش را نگاه داشت بلکه در استحکام سرحدات و گسترش این قلمرو از پیشگامان عرصهٔ سیاست دانسته میشود .

تیمور شاه علاقمند تر میمات لازم برای افزایش زیبایی شهر کابل بود و در سال ۱۱۸۶ ق به این فکر شد که این شهر زیبا را مرکز و پایتخت خود قرار دهد و به این منظور بالاحصار کابل و دیوارهای کوه شیر دروازه و آسمانی را مجدداً اعمار نمود. تیمور به سرزمین کابل خیلی علاقمند بود . و در یکی از دو قصیده یی که از او به جا مانده قشنگی و برف باری این شهر زیبا را هنرمندان ترسیم نموده است که چند بیت آن را پیشکش ذوق شعر دوستان و ادب شیفته گان می کنیم :

زمستان کابل

بر کوهسار کابل ، خلعت زنقره دادند
 تشریف سبز گون را ، زاشجار برکشا دند
 سلطان دی چو بگذشت ، بر تخت عاج و فوجش
 دست ادب به سینه ، در پیش ایستا دند
 فرمود تا نمایند تاراج گلستا نوا
 دست تظلم آنکه بر گلستان کشا دند
 گلشن کشیده بر سر ، از بر فچادر گل
 ریحان و سنبل و گل بر مرگ دل نهادند
 لاله نشسته در خون ، زین غصه داغ بردل
 شمشاد و سرو و عرعر ، از پای اوفتادند
 بلبل به ماتم گل ، قمری به ماتم سرو
 داد و فغان وزاری در کنج غم نها دند
 مرغان صحن گلشن ، از بیم باد سرما
 جمله ز آشیانها ، آواره در بلا دند
 ابر از برودت دی ، کافور با رگرد ید
 ز آنها که اهل عالم ، دل مرده زین فسا دند
 افزود از گل سرخ ، در دهر قدر آتش
 از بسکه مردمانش ، در بزم جای دادند
 گردید آب و آتش با خاک و بادیکسان
 اندر چهار عناصر ، گویی زیك نژادند
 پوشید آسمان را خاکستری لباسی
 اجرام آن سراسر پوشیده زین رماد ند
 خوش آنکه بگذرد دی ، آید بهار تیمور
 خلقی برین تمنا دست دعا کشا دند

ص ۱۴۴

تیمور شاه پس از بیست و دو سال زما مداری در حالی که به

کهولت و پیری رسیده بود چنا نکه خود گوید :

مرا به دو لت دیدار باز ساز جوان

که پیر گشته ام ای نازنین جوان بیتو

ص ۱۹۹

شب یکشنبه هفتم ماه شوال سنه ۱۲۰۷ ق . در شهر کابل ترك عالم فانی نمود و قرار و صیت خودش در باغی که نشیمنگاه علما و فضلا بود دفن گردید که تا امروز به نام باغ تیمورشاه مشهور است و داده تاریخ فوت او را (دنیا ی افغان) گفته اند . رباعی زیر بیا نگر تاریخ فوت تیمورشاه و جلوس زمانشاه بر اورنگ شاهی است .
دونقش چه دلخواه و چه جا نگاه نشست

خورشید بر آمد ز افق ماه نشست

از گردش مهر و ماه تیمورشاه ز تخت

بر خاسته نواب زمانشاه نشست

شهاب در مرثیه تیمورشاه گفته یی دارد که یاد آن خالی از لطف نیست:

شب سیه پوشید و دامان شفق شد پر زخون

زین شبیخو نی که بر شاهنشاه عظم زدی

آسمان هر شام بر خاک افگند زین کلاه

در عزای خسرو عالی مکان تیمورشاه

زنده گی سیاسی تیمورشاه به صورت گسترده در تاریخهای از گونه سراج التواریخ ، تاریخ احمدشاهی و شماری کتب دیگر که بیانگر احوال سیاسی آن دوره هاست باز تاب یافته . مابه منظور جلوگیری از درازی سخن و نیز توجه به اینکه هدف پایه یی این نبشته روشن سازی بعد شاعری و شخصیت ادبی و کار کرد های فرهنگی این ابرمرد فرهیخته و فارس میدان سیاست میباشد به اشاره کوتاه و گذرا اکتفا ورزیدیم . البته بهترین معرّف شخصیت و نیکوترین بازتاب دهنده چهره ادبی او، دیوان اشعارش میباشد که در نگارش این مقاله مرجع و سرچشمه اساسی و اتکالی مطمئن قرار داده شده است .

نقش تیمور در ادبیات سده ۱۲

تیمور فرمانروایی بود که در پهلوی انجام بزرگترین مسایلی سیاسی و کشوری علاقه و توجه زیاد به احیای فرهنگ و کلتور کشور داشت، در طول دوره سلطنت خود به خواست پدر دانشمند و شاعر مشربش و به کمک فکری و عملی رجال و بزرگان دولت و نیروی استعداد فطری و ذاتی خودش خدمات بزرگی را انجام داده است چنانکه همیشه به قدر دانی و سپاس از علما، سادات، مشایخ، شعرا، فضلا و هنروران میکوشید و در انجمن حضور که خود بنا و اساس آن را گذاشته بود سهم مستقیم میگرفت. در حفظ و ترمیم مساجد، مزارات و اماکن تاریخی توجه زیاد مینمود. بهترین شاهد عینی و دلیل روشن این حقیقت فرمانهایست که از روزگاری او باقی مانده و نیز یاد کرد های شعرا و هرات از خدمات ارزنده اوست.

وی مرد شاعر، عالم، شجاع و ادیب بود. همچنانکه سیاست مدار خوبی بود از شاعران خوب نیمه دوم سده دوازدهم به شمار میرفت. او با علاقه زیاد انجمن شعرا را تشکیل داده و عده ای از سخنپردگان را در دربار خود جمع نمود. با تشکیل انجمن حضور یا انجمن بیدل خوانی توانست بزرگترین شعرا و آثاری که آثار گرانبهای شان تا کنون بر جای است، پرورش و تشویق نماید.

علاقه تیمور به شعر و ادب تا آن حد بود که تذکره شعرا را از اوایل اسلام تا عصر خودش، ترتیب داد و در آن شرح حال چهار صد شاعر را فراهم آورد. سرپرست و مسوول کار های علمی به خصوص آثار ادبی او یکی از استادان ورزیده اش به نام ملا فیض الله خان بود. وی شخص عالم، فاضل و سخن سنج و صاحب کمال و روشن ضمیر بوده است، علاوه از تذکره الشعرا نسخه خطی هفت کوب نوشته نظام الدین نیز در عصر او تنظیم و ترتیب شده است. همچنان محمد غیاث از فضلای معروف هم عصر او کتاب غیاث اللغات را در ۱۲۴۲ به اتمام رسانید.

نقش معلمان و بزرگان دولت در زنده گی ادبی تیمور شاه نهایت

موثر پنداشته میشود . البته علاقه و ارادهٔ معلمین و منشیان در بار نسبت به او تا بدان حد بود که عبدالها دی خان منشی باشی قطعه یی در تاریخ جلوس تیمور شاه ساخته است ، این شعر مدحیه که سراپا وصف تیمور است از یکسو گویندهٔ آن، خواسته است صاحب جاه و منزلتی گردد، و از جانب دیگر پشتتیا نی تیمور رابه شعرا ی همعصرش میرساند که برای رواج و رونق شعر در زمانش از تشویق ، ترغیب و حتا اهدای صله و بخشش در برا برهر قطعه شعر تو جـه خاصه مینمود ، تا بدین وسیله توا نسته با شد نظر شعرا را هر چه بهتر و بیشتر جلب نماید و به حلقهٔ ادبی زمانش فرا خواند .

این سلطنت کبری این خو قنت علیا

بادابه توار زنده این شوکت و این شاهی

دولت به توار زنده افسر به توزینده

دیهم و کلاه و تخت با تاج شهنشاهی

اورنگ به تو زیبا مسند زتودر زیور

بافروشکوه و شان باشوکت جمجاهی

اقبال و ظفر باهم با نصرت و فیروزی

بردرگه تو بر پا دایم زهوا خواهی

اعدای تو شر منده خصم توسرافکنده

در زیر سلاسل بین در حالت جا نکاهی

تاریخ جلوست را جستم ز خر دگفتا

یک مصرع برجسته میگو توبه آگاهی

پاینده به عزو جاه گوید به تو پیننده

با طالع تیموری زیبی به جهان شاهی (۵)

ق ۱۱۸۶

دیوان تیمورشاه ، عزیز الدین و کیلی فوفلزی ، کابل : ۱۳۵۶ ،

وی برای اشخاص دانسته و باصلاحیت و وظایف مهم فرهنگی را میسپرد و آنانی را که ذواللسانین بودند به وظایفی از گونهٔ تالیف ، ترجمه و انشاء پرداز می‌وظف میگردانید . او نه تنها به حیث فرمانروا ، بلکه در چهرهٔ یک‌شا‌عرنیز در قلمرو سیاسی و ساحت لشکر کشی خود شهرت ادبی را کسب نموده بود .

آنگونه که گفته آمد یکی از کارهای مثر تیمور شاه در بخش ادبیات و احیای فرهنگ تا سیس‌انجمن حضور بود که از دوران جوانی به ویژه از سنه ۱۱۶۷ ق . که به نیابت سلطنت افغانستان مفتخر گردید فکر تا سیس چنین اتحادیهٔ ادبی را دنبال میکرد درین حلقهٔ ادبی بزرگترین نویسنده گان و دانشمندان وقت شامل بودند که تیمور شاه را در حضور سفر همراهی میکردند و او نیز که به شعر و ادب علاقمندی وافر داشت از محضر این دانشمندان استفاده میکرد . کارهای این انجمن همواره به شکل مشورتی پیش میرفت و تیمور شاه هیچگاه با توجه به منزلت و مقام فرمانروایی از این انجمن کنار نمیگرفت ، برای قدر دانی از بزرگان ادب و دانش وی القاب و سمتهای بزرگ و افتخاری مروج زمانش را بر آنها میگذاشت چون : دانش‌خان ، مستفید خان ، فاضل خان ، عاقل خان ، کفایت خان ، اقصی القفا ، شیخ الاسلام ، خان علوم ، ملاباشی و مدرس باشی برای دانشیان علوم شرعیه ، وزبده نویس ، منشی باشی ، حضور نویس ، سر رشته دار انشا ، سر کار مراسلات و قایع نگار ، روزنامه‌نویس ، وقایع خوان و داروغهٔ اخبار — برای صاحبان قلم که هرکدام در یکی از رشته های علوم و فنون ماهر و توانا بود چنانکه دربارهٔ آنان گفته شده است : ((از روی اوراق و وثایق شرعی و حرمانها دریافتم که بسی اشخاص ورزیده و لایق به مرور چهل سال و پنج‌ساله دوام خدمت نموده اند و این نه از لحاظ قحط الرجال بلکه از روی لیاقت کفایت و صداقت میبود)) (۶)

وی از اهل علم و قلم تا حدی قدر دانی مینمود که حتاناگذار ی بعضی مناطق به نام این بزرگان و قلم به دستان صورت میگرفت .

تیمور شاه شاعر و ادیب در مدت حکمرانیهای خود در هر ات، کابل و لاهور یعنی در دوران حیات پدر و در زمان سلطنت خود به جهت احترام علما، سادات و مشایخ، حقوق نقدی و جنسی زیاد مقرر فرمود و حق تولیت مزارات بابرکات را نیز به اهل علم و فضل تعیین نمود. به طور مثال در سنه ۱۱۹۶ ق اراضی زراعتی شهر قند هار مشهور به نهر روضه را که ملک موروث او، برای خرقة شریفه به مهر خود و پنج برادر خود وقف نمود و به اختیار مولوی عبدالحق متولی گذاشت. همچنان زمینهای زیبا دزراعتی و باغها را برای علمای کرام که ارباب تبلیغ و تدریس بودند برای مصارف طلاب وقف نمود.

تیمور شاه و وزرای عالم و فاضل او، در صفات شاعری و شعری شناسی و شاعر پروری آنقدر بلند آوازه و محبوب همه دانشوران گشتند که عموم شاعران قلمرو افغانسی در دو ا و این اشعار و رسایل مصنفه شان قصیده های مدحیه و قطعات اهدائیه در توصیف جمال و جلال عصر او انشا کرده اند که به طور نمونه شماری از آنها را یاد می کنیم:

اسماعیل الحسینی از جام، در سنه ۱۱۸۶ ق در وصف تیمور شاه چنین گفته است:

پادشاه بحر و بر لشکر کشایران دهند

طالع و اقبال و دولت از جبینش آشکار

درة التاج خلافت ظل حق تیمور شاه

معدن جود و سخاوت صاحب علم و وقار

از سخا و بذل وجودش میشود حاتم خجل

میگریزد از نهیب صوتش اسفند یسار

پادشاهی مثل او هرگز نیامد در جهان

فتح شد از تیغ تیزش کشور ایران دیار

اسماعیل الحسینی پسر محمود الحسینی و پدر ابوالقاسم الحسینی

است که هر سه نفر یکی بعد دیگری از عهد احمد شاه تا عهد شاه شجاع از شعر او نویسنده گان بارز در باره از اعضای انجمن حضور بودند.

فروغی درباره او چنین گفته است:

در روز رزم هر که فدای تو ساخت جان

دایم غریق رحمت آمرزگار یاد

یارب مهالك تو زحسن سلوك تو

بیوسته چون محاسن تو بشمار باد

یارب بنای دولت تو در جهان مدام

همچون بنای همت تو استوار باد

تیمور شاه به کتابخانه و حفظ کتب برای استفاده دانشمندان علاقه زیادی داشت کتابدار مشهور در بار او که نامش از طریق اسناد خطی آن دوره شناخته شده است حاجی عارف کابلی است که اندوخته بزرگی از کتابها در اختیارش بود تیمور حنا ارباب قلم و اهل بینش و منشیان در بار او بخشش ها و وصله ها و تهیه وسایل کارتوشویق و ترغیب مینمود تا آثارهای ارزنده بی انجام دهند، در روزگار او بازار شعر و شاعری تا حدی رونق داشت که خود به این موضوع چنین اشاره نموده است،

میشود موزون شه تیمور حرف عام و خاص

شد رواج شعر از بس عام در ایام تو ۱۹۵

شاعران مشهور عهد تیمور شاه را به دو دسته می توان تقسیم کرد: نخست آنانی که از نظر رتبه عسکری و خدمات بزرگ قومی، اهلی، اجتماعی و نفوذ و قدرت سیاسی مشهور و معروف بودند، و دیگر کسانی که از جهت قدرت کلام، شاعر بزرگ و ممتاز در عهد خود شناخته شده اند. گروه نخستین با همه گرفتاری های مداوم در مهمات دولتی و عسکری کمتر فرصت شعر و شاعری یافته و تنها پارچه های معدود شعری از آنها به جا مانده است.

از شعرای مشهور عهد او میتوان از عاجز افغان، واقف، عشرت مظهر جان جنان، هارون، احمد کابلی، شهاب، عمر خان درانی، عبدالرحمان بدخشی، عندلیب بدخشی و از زنان بزرگ شعر و ادب

عهد او میتوان از عایشه درانی یاد کرد که دیوانی به نام ((شکر گنج)) از او باقی مانده است و از خطاطان مشهور عهد او از میر قوام الدین کشمیری می توان نام برد . (۷)

تیمور شاه ذوق ادبی قابل وصفی داشت او گاهگاهی با شعرای دربار مشاعره هایی می نمود و در اینجاشاعره یی را که با میر هو تک افغان نموده است به خاطر شیرین کامی ادب خوان ها ن و شعر دوستان به خوانش میگیریم البته در اینجادر برابر هر مصرع افغان تیمور شاه يك بيت حتا گاهی هم دو بیت جوابی آورده است .

بوسه به پیغام

تیمور شاه

افغان

منتظر چند نشینم بهرۀ وعده وصل
تابه کی شاد دل از بوسه به پیغام کنم

سرقدم ساخته پا بوس تو احرام کنم
چند در دست صبا بوسه به پیغام کنم
یا : تلخ کامم ز بس از زهر فراق تو رواست
طلب بوسه اگر از تو به پیغام کنم

چاره وحشت چشمت به فسو ن نتوان کرد
نر گست نیت غزالی که منش رام کنم
یکدم آرام نگیرم به جهان در طلبت
آخرای آهوی وحشی به چه ات رام کنم

نیست جز رشته آهم به بیا بان جنون
که دگر بمر گر فتاری خود دام کنم
بسکه بینم به چمن جور و جفا از خس و خار
گه تمنای قفس گه هو س دام کنم

هر کجا مد نظر عارض و زلف تو بود
نیست ممکن که خیال سحر و شام کنم

۷- برای معلومات مزید به کتا بهنر خط در افغانستان در دو قرن اخیر تألیف عزیزالدین و کیلی فوفلزایی ، کابل : ۱۳۴۲ مراجعه کنید .

افغان

تیمور

شب خود را به خیال رخ تو کسردم صبح
روز خود را به غم زلف تو چون شام کنم
چند پیش رخ وزلفش ((شه تیمور)) مدام
گریه هر صبح نمایم ، گله هر شام کنم

گر مری لب لعل تو بود میل شراب
بگذازم دل خود را می اش نام کنم
یا:

بی لبست گر هو س باده گلفام کنم
لخت دل را به گداز آرم و در جام کنم
کنده دیده خو نسا من آغشته به خون
باده گری لب میگو ن تودر جام کنم

نو بهار آمد و آن به که چو بلبل ((افغان))
عمر صرف طلب یار گل اندام کنم
زار نالم ((شه تیمور)) چو بلبل زغمش
هر کجا یاد از آن عارض گلفام کنم

جلوه اش را من بی تاب چو بینم ((افغان))
حیرت از دیده نر گس به چمن وام کنم
جانم آمد به لب و لب بلبم نه ایدوست
تا می آب حیات از لب تو وام کنم
دیگر از فعالیت های مهم ادبی او دستیا بی به کلیات میرزا عبدالقادر
بیدل بوده است که به سلسله گردآوری دیوان اشعار شعرائی که تا
دوره او به دست نیامده بود جمع شد و کار بزرگ دیگر آنکه به عوض
خراج ملک پتیاله واقف لاهوری را به در بار خویش خواست و مورد
توازش و مهر بانی های شاهانه قرار داد . (۸)

۸- شیخ بیگتای متخلص واقف ملقب نورا لعین (متوفی ۱۱۹۵ ق)
شاعر متصرف و کیمیا گر که از سنه ۱۱۷۰ ق تا خاتمه عمر به دفعات به
مجالست های علمی و ادبی اهل قلم زسیده و مورد الطاف بزرگان
قندهار و کابل قرار گرفته است .

دیوان تیمور شاه

دیوان تیمور شاه که در سال ۱۳۵۶ در کابل زینت چاپ یافته با قطع (۱۶۵ ضرب ۲۲۵) شامل (۲۲۳) صفحه است . در آغاز آن (۸۲) صفحه مقدمه دربار و کتاب و جوانب مختلف زندگی این شاعر فرما نروا به خامه مر تب و تدوین کنند و دیوان به نگارش آمده است . از خوانش این مقدمه برمی آید که نسخه های هفتگانه دیوان که هر یک مفصل معرفی گردیده اند مورد استفاده قرار داشته است .

متن دیوان با دو مناجات به زبان دری گشایش یافته و پس از آن سه غزل پشتو آورده شده و بخش اصلی و عمده دیوان یعنی غزلیات دری جا گرفته است که شمار آنها تقریباً به چار صد پارچه میرسد .

آخرین بخش دیوان را رباعیات شاعر که گویا طغرای پایان بخش اثر شاعر باشد تشکیل میدهد . در پایان دیوان توضیحی به چشم میخورد که نسخه تاشکند - که در شمار سایر نسخ در تهیه متن کتاب از آن استفاده شده است - را به معرفی گرفته ، دو صفحه عکسی یکی از وسط و دیگری از فرجامین بخش کتاب به چاپ رسیده تا بر آگاهی خواننده گان افزوده باشد . همچنان عکس فرمانی از عهد تیمور شاه در باب تحصیل بقیه مالیات نقد و جنس مقرر ملک بهاو لیور در آخر کتاب افزوده شده که مناسبت و ضرورت آن تشخیص شده نتوانست .

تأثیر پذیری تیمور از سخنوران پیشین

تیمور به دواوین شعرای متقدم علاقمند بوده آگاهی و دانش او از این اشعار است که گاهی درسرا یشهباش از سبک آنان متأثر گشته است .

کلام تیمور شاه به سبک هندی تمایل خفیفی دارد و دلیلش اینست که وی به حیث فرما نروا اکثر به سوی هندو پنجا ب سفر نموده و آگاهی او از شرایط اجتماعی و محیطی آن سرزمین تا حدی بوده است که گلبه گهای لطیف سروده ها و نشیده های دل انگیز دیوانش آینه چهره نمایی است از فرهنگ و کلتور هند . یکی از عنعنات مردم هند استفاده و کاربرد (برگ پان) است به شیوه و طرز

خاص که بیشترینه باشنده گان آن سر زمین به آن عادت دارند .
تیمور شاه این رسم را دردیوانش بار بار به یاد آورده و باسودجویی
از آن مضمون آفرینی کرده است .

ندارد لذتی در کــــــــــــا مستان

لبی کز پان و می نیلوفری نیست

یا: ص ۱۰۹

زدیده خون دلم ریخت سر خسی، ((پان)) را

نموده ای به لب خو یشتن چرا گستاخ

ص ۱۱۷

غزلیات تیمور شاه در جزالت و لطافت ، از گوینده گان و پیروان
سبک هند عقب نیمانند او گاهی به اشعار خود می بالد و چنین تفاخرو
ادعا می کند :

((شاه تیمور))، چکده شهید ز شعر ترمن

کرده شیرین سخن آن لعل شکر بار مرا

یا:

شاه تیمور به صد شوق غزلها ی ترا

خلق راورد زبان است به هر انجمنش ۹۳

یا:

از شوق شعر توشه تیمور بلبلان

ترکیب آشیان به سرای تو بسته اند ۱۵۲

یا: تیمور شاه از پی تحسین شعرتو

ورد زبان خلق جهان گفتگوی تست ۱۳۴

یا: سخن رواج ز من یافت در جهان تیمور

۱۱۳

که طبع زیرک من در تلاش مضمون است

۱۰۴

چنانکه در کلام بیدل نیز بدینگونه مفاخره ها بر میخوریم:

فطرت بیدل همان آیینۀ معجزنماست
هر سخن کز خامه اش میجو شد الهام است و بس
(۹)

یا: چمن تحیر بیدلم که سحاب رشحهٔ خامه اش
به تامل گهرا فگند سر قطرهٔ که نگون کند (۱۰)

یا: به پیری گشت بید لطرزانشای تو شیرین تر
ندانم اینقدر لعل که قند آمیخت باشیرت (۱۱)
گاهی پیروی از سعدی و لسان الغیب خواجه حافظ در شعر او به نظر
میرسد مثلاً به دنبال روی ازین غزل مشهور سعدی:

ای سار بان آهسته ران کارا م جانم می رود
آن دل که با خود داشتم با دلستا نم می رود

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
من خود به چشم خو یشتن دیدم که جانم می رود

این غزل رابه وزن و قافیۀ متفاوت از آن سروده است:

رفتی تو تا از چشم من ، از جسم من جان می رود
جان از تن بیمار من ، دنبال جانان می رود

یارب چه سازم از غمش ، رنجیده خاطر از برم
پیچده دامن در کمر ، سرو خرا مان می رود

مارا به هجران ای صنم ، از محنت رنج و ستم
هر لحظه سیلاب سرشک ، از چشم گریان می رود

از سوز دل در جستجو ، بهر سراغ روی او
هر صبح دم در کوی او ، خورشید تا بان می رود

آن دلبر سیمین بدن ، با طرهٔ مشک ختن
بهر تماشا در چمن ، کاکل پریشان می رود

۹- غزلیات ، چاپ کابل : ۱۳۴۱ء ، ص ۷۳۴

۱۰- غزلیات ، ص ۶۵۵

(۱۱) غزلیات ، ص ۲۸۵

در گلستان کوی او، همراه خیل قمریان
 بهر تماشای قدش، سرواز گلستان می‌رود
 تیمور شاه آن دلبرم، باشیوه جور و ستم
 از من گریزان دم‌بدم، سوی رقیبان می‌رود
 ص ۱۲۶

در جواب غزل زیبای حافظ به مطلع:
 آنکه از سنبل او غالیه تابسی دارد
 باز بادل شدگان ناز و عتابی دارد (۱۲)

غزلی بدین شایسته گی و گیرایی سروده است:
 با من دل شده دلدار عتابی دارد
 با رقیبان سخن حرف صوابی دارد
 می‌جهد شعله برق از ته‌ریج و خمی
 امشب از آه دلم زلف تو تابی دارد
 گاه باخشم و گاهی غمزه و گه خنجر ناز
 در پی کشتن من یار شتابی دارد
 گشته ام از نگهش بیخود و مخمور و خراب
 چشم مستش که به پیمان‌شرابی دارد
 باده نوش است زلبهای تو گل‌با به چمن
 از تبسم لب لعلت می نابی دارد
 بر سر صفحه نسرين زخط مشک‌فشان
 در بغل حسن تو امروز کتابی دارد

از بیان رقم خامه‌شاه تیمور
 غزل حافظ شیراز جوابی دارد

نمونه های بالا و نیز پاره دیگر از اشعار تیمور گویای آن است که
 او دیوان بیدل، سعدی و حافظ را در اختیار داشته، غالباً و با تمام تنگی
 فرصت بیشتر اوقات خود را به سیر و خوانش او را ق‌ زرین و وزین
 آنها صرف می‌کرده است

باز تاب مسایل اجتماعی در سروده های تیمور

تیمور آرزوها، پیامها، عواطف و احساسات خود را در آئینه غزل به وجه نیکوی آن متجلی ساخته و سخنان دلش را که ملامت از عواطف و آرما نهی آدمی است در لابلای غزلیا تشنای داشته است.

در غزلهای او مظاهر هر گونه گون هستی در رابطه با حیات آدمی باز تاب یافته است، چهره تیمور در لابلای غزلیا تشنای به حیث فرمانروای آگاه، با خیر و همراه بادرد ورنج خلق و مرد مشجلوه گر شده است. او همواره اخلاق پسندیده و صفات حمیده اجتماعی را به نظر قدر دیده و به ستایشش نشسته است. تیمور شاه در اشعار خود اندرزهای گرانبها و قیمتی را به ار مغسان می دهد و با علوهمت در برابر حوادث و پیش آمد های دنیا با ثبات و استقامت برخورد میکند. نمونه های زیرین گواه این مطلب توانند بود:

شاه تیمور جهان در نظر همت من

کمتر از دور خط دایره پر کار است

ص ۱۰۶

ندارم باک از قصه در قبیان

که از دشمن نیندیشد به دل مـ سرد

همچنان مقوله پر معنا و انسانی (تواضع زگردن فرازان نکوست) سخت در باور او پایدار بوده با همه شوکت و جلالت و مرتبت و دستگاہ شاهنشاهی جبین نیایش به درگاه لایزال می ساید و نیز خود را غفلت پرورده تاج و تخت شاهی دانسته، اندیشه مرگ را لحظه یی از نظر دور نمیدارد:

تیمور اگر چه شاه جهان است ای خدا

لیکن ز صدق دل به دو عالم گدای تست

ص ۱۱۵

یا: تاج و تخت شاهیم تیمور غفلت پرور است

دل نشد واقف ز سر پرده اسرار حیـف

ص ۱۵۷

یا: کرده اند آخر شه تيمور زيرگل مقام
شمسوارانی که اینجا کرده اند جولان به خاک
ص ۱۵۸

یا: گشته اند از جور گردون کلرخان پنهان به خاک
برده اند از حسرت دنیای دون حرمان به خاک
ص ۱۵۸

او باور مینداست که در معاشرت و حیات اجتماعی چنانکه سعدی فرموده
است

به شیرین زبانی و لطف و خوشی
توانی که پیلی به مویی کشی
میتوان بایان ملایم و قلب مهربان و صفای خلق در باغستان دل آدمیان
راه کشود و اقلیم اعتماد شان را به تسخیر آورد:
تسخیر توان کرد همه خلق جهان را
با خلق خوش و نرمی دل، حرف ملایم

* * *

شاه تیمور کند خلق تو تسخیر جهان
بیشتر خلق مسخر شود از خلق نکو
ص ۲۰۲
تفقده دلجویی بازیر دستان را با درک عمیق انسانی و احساس مردم
داری چنین به بیان آورده است:

باخبر باش ز احوال دل غمزده گان
تا که آه دل افکار به سویت نرسد

ص ۱۲۳
خسیسان و ناکسان از شمشیر بیان او در امان نبوده، ضربتی بدین
نیرومندی به آنان حواله کرده است:

زیند ناصح مشفق بدی ز کس نرود
به حیل طبع خسیس از دل مگس نرود

ص ۱۲۷

وفاز مردم ناکس مخواه شسه تیمور

بشست وشو اثر گل نمیر ود هر گز

ص ۱۵۰

واز زشتی غمازی بدین آراسته گی و هنر مندی سخن به میان می آورد :

دمبدم از ستم تیغ شود قطع زبان

هر که چون شمع درین بزم کند غمازی

ص ۲۱۸

وی طرفدار تأمین عدالت اجتماعی بود و از حاکمان و کار دارانی که ظلم و ستم بر مردان روا میداشتند سخت ناراض و متنفر بود. ابیات زیرین بیانگر این اندیشه و آرمان شاعر توانمند بود :

ز حال خسته بیچارگان چه میداند

که تا زحاکم جبار دسترس نرود

۱۲۸

یا: با حذر باش ز آزدن دل های خراب

دسته تیر قضا آهدل افکار است

یا: هر که با کس نرساند ضرر نیش جفا

در گلستان جهان همچو گل بیخار است

یا: ستم بر مردمان وزیردستان

طریق دستگاه و سروری نیست

وی سخت به پرنسیپهای اخلاقی پابند بود. یاوه گوئی و ناسنجیده سرایی رابه باد انتقاد گرفته، خاموشی را نسبت به آن رجحان میدهد :

از زبان سفله بیرون میشود حرف سبک

حرف نا سنجیده گفتن از شعار مرد نیست

۱۰۸

لب خاموش تو از گفتن بیجا بهتر

به تقابل اگر حرف زاستاد آید

۱۲۱

مدد جستن از پیران و دانشمندیها و رهنما را تأیید نموده ، همنشینی و خوشه چینی از خرمن اندوخته دانا یان را ستوده است :

مدد به وقت جوانی طلب کن از پیران
که کارهمت شمشیر راعصا نکنند

* * *

میدهده دل را شۀ تیمور اشعار تویند
میتوان تعلیم حرف از مردم دانا گرفت

۱۰۲

تکبر و غرور را در پیرایۀ مدعاملت زیبا و احساس بر انگیزی چنین
به مذمت نشسته است :

سر فرازی سبب کاستن جان و دل است
شمع از شعله به سر تاج نمایان زده است

۱۰۶

قناعت را بزرگترین و بهترین سرمایۀ و راز خوشبختی و آسوده گی
انسان میداند و حرص و آرزو را مایۀ تباهی و بدبختی :

آسوده گی به گوشۀ کنج قناعت است
باشد از آن به کام هما استخوان لذیذ

۱۴۵

مسند دیبای اهل جاه ندارد چون ثبات
از قناعت من بفرش بوریا افتاده ام

۱۷۱

هر که شد در پیچ و تاب الفت دنیا اسیر
فی المثل گویا به کام ازدها افتاده است

۶۵

تیمور شاه شاعریست ذواللسانین که به زبان دری و پشتو حتا به گونه
شیرو و شکر اشعار از خود به یادگار مانده است اما از آنجایی که بحث
در بارۀ اشعار پشتو و شیرو و شکر او از حوصلۀ این نوشتۀ خارج است،
خوانندۀ علاقمند را به نوشتۀ دانشمندانه استاد عبدالحی حبیبی
در شماره ۸، دورۀ ۳، سال ۱۳۱۲، مجلۀ کابل مراجعه می دهیم .
برای حسن ختام و اقناع ذوق اربگرایان و ادب پژوهان یکی دو غزل
شیرین ازین شاعر سحر بیان را نمونه میگیریم تا پایه و مرتبۀ شاعری
او نیز نمایان شده باشد .

سیلاب سرشک

نمیدانم چه بد کردم ، زمن قطع نظر کردی
 ز حال چشم پوشیدی ، به جان من شرر کردی
 ز تنهایی دل آشفته در غربت نمیباشد
 چرا از ملک دل ای اشک آهنگ سفر کردی
 ز جوش خون دلم یکبار طوفان کرد در عالم
 ز سیلاب سرشک ای دیده طوفان دگر کردی
 هوای جستجوی یار در هر خانه میگردم
 مرا ای چرخ کج رفتار آخر در بدر کردی
 رمیدی تاز وحشت از برم و حسی غزال من
 مرا چون نافه مشک ختن خون در جگر کردی
 ز تاب شعله تب گشته رخسار تو چون آتش
 ندانم از دل گرم کدام عاشق گذر کردی
 به هنگام کشود نامه دلدار را تیمور
 به باران سرشک دیده خونبار تر کردی

ص ص ۲۱۴ - ۲۱۵

رقص مستانه :

نه تنها خورده می آن دلبر جانانه میر قصد
 پری در شیشه از عکس رخسار مستانه میر قصد
 به سوی من چو عزم آمدن کردی و از شادی
 به راه انتظار چشم من در خانه میر قصد
 مسرت گردم بیادر بزم میخواران تماشاکن
 که می از مستی چشم تو در میخانه میر قصد

زرشك پیچ و تاب جعد زلف عنبرافشانش
به چندین آه دودشمع در کاشانه میر. قصد
زدی تا ناخن ابرو به تار رشته جانم
نفس در سینه ام از شوق بیتا بانه میر قصد
دل از اشتیاق وصل و شوق سوختن امشب
به گردشمع رخسار تو چون پروانه میر قصد
ز ساز نغمه آن مطرب شیرین نواتیمور
نگار من به مجلس امشب استادانامیر قصد

صص ۱۱۸-۱۱۹

واژه

(۲)

ریشه واژه

در هر زبانی ، واژه از خود ریشه می‌داند . ریشه ماده سر چشمه‌ی واژه‌ها شد یعنی هسته‌ی ساختار واژه است و واژه از روی آن ساخته می‌شود . پس واژه بی هسته در اصل به صورت واژه شناخته نمی‌آید . به سخن دیگر ، ریشه ، ماده و هسته‌ی واژه است . شاید خرده‌گیران از ما بپرسند : پس ریشه‌ی واژه‌های میز و خرسنگ و امثال آنها را چگونه می‌توان گزید؟ در پاسخ ، خواهیم گفت ریشه از روی کارکرد و نقش خود ، هم از دید معنایی و هم از دید ساختاری به دو گونه چهره می‌گشاید - ((ریشه‌ی خود هسته)) و ((ریشه‌ی ناخود هسته)) .

میز هم از نگاه ساختار و هم از روی معنا ، در هنگامی که به تندیس یگانه اش بماند ((خود هسته)) است ، در برابر زمانی که پسوند ها را به خویشتن می‌پیوندد ((نا خود هسته)) می‌شود . واژه ناخود هسته را ((بیرون هسته)) نیز گفته می‌توانیم . پس واژه با ریشه‌ی خود هسته نقش چندین پهلویی و سرریزی را دارد ، مانند واژه او که چارنقش زیرین زبانی را در خود می‌گیرد : واج ، هیجاء ، اژک ، واژه .

خرسنگ واژه ناخود هسته است . ریشه این واژه را ما میتوانیم از روی کار کرد معنایی آن بر گزینیم . میدانیم که واژه سنگ وابسته مهم آمیخته خرسنگ است و واژه خر وابسته نامهم آن . خر به معنی بزرگ چگونه می واژه سنگ را بیان میکند ، بنا بدین صفت تته آن به شمار میرود . از اینکه صفت وابسته نام است و در اینجا سنگ نام میباشد و همانا به صفت ریشه واژه خرسنگ به شمار میرود . از فرجام این گفته ها بر می آید که واژه های گسترده به تمامی ناخود هسته یا بیرون هسته اند . نا خود هسته می بدین مفهوم است که ریشه با وجود خود هسته بودن ، سا ختار هسته سا ختار های وابسته به خود نیز میباشد .

در زبان فارسی دری هم ، واژه دارای ریشه است . ریشه واژه در این زبان از پهلوی روز - کاری خود مورد فرو کاوی و پژو هش قرار میگیرد . به عبارت دیگر ، ریشه واژه در این زبان هم از نگاه در زمانی و هم از دید همزمانی فرو کاوی و پژو هیله میشود . در اینجا دو واژه را به نمونه میگیریم : یکی کنیزک ، دیگری رفتن .

۱- از نگاه در زمانی ریشه کنیزک ، (کن-) است . این واژه در زبان های کهن و باستانی چنین ساختار هایی رابه خود میگیرد :

Kanga, Kainin, Kainka (در اوستا به معنی دختر جوان) Kanicvak, Kanik

(پهلوی ، پازند به معنی زن جوان و دختر (هندی باستان به kaja, kaja ووشیزه)

گمان غالب سانسکریت نزدیک به همین معنا). پس این واژه از کن (زن) جمع یز (پسوند کوچی مساوی یزه (دوشیزه) جمع اک (ساخته شده است . (۱۳) اما ریشه کنشواژه نا می

رفتن در پهلوی ساسانی یا فارسی میانه rav- است که از آن Ravak, reftan

(به معنی روند - رایج) ساخته شده است . (۱۴)

۲- از دید همزمانی ریشه واژه کنیزک (کنیز-) است . پس این واژه در زبان فارسی دری امروز از کنیز جمع اک (پسوند کوچکی) (به معنای دختر جوان پرستار یازن خد متگار) ساخته شده است . پسوند (یز) به مرور زمان طوری با ریشه تا ریخی (کن-) پیوند یافته است که هر دو تنند یس تک سا ختاری به خود گرفته اند و در فرجام جا نشین یک واژک آزاد شده اند . بنابر این (کنیز) یک واژک آزاد است زیرا اگر آن را به وابسته های جدا سازیم وابسته های به دست آمده معنای دستور

تشریحی را نمیداشته باشند. همچنان از نگاه همزمانی واژه رفتن دو ریشه دارد: ریشه شماره يك (رو -) و ریشه شماره دوی (رفت -).

باید افزود اگر در برابر این اندیشه سازونغمه نا باوری نواخته و سروده آید آن رادر پارچه نبشته آزاد عنوان آئنده خود زیر عنوان ((ریشه واژه در زبان فارسی دری)) یا سخ خواهیم گفت، چه این پارچه نوشته راه ویژه خود را دارد و جایی برای بیان و توضیح اندیشه ارا نه شده نمیداشته باشد.

واژه را میتوان به درختی مانند کرد که این درخت هم ریشه و تنه (ساقه) و هم شاخ و برگ دارد. در بین این سازه ها ریشه ایستا، استوار و یگانه است و تنه فرگشتی (متحول) و گسترده. به گونه نمونه دروازه (فرو تن) واژگ (تن) ریشه است و (فرو -) و ند. هر گاه پسوند (ی) را به آن پیوست نماییم. فرو تنی میشود، در اینجا فرو تن منش تنه را به خود میگیرد و - ی شاخچه آن به شمار میرود. اگر بار دیگر پسوند (ها) را به آن بیفزاییم فرو تنی ها شده می آید و باز در آن هنگام فرو تنی حیثیت تنه را به خود می گزیند و - ها به تندیس شاخچه میدراید. به همین راه هر گاه پیشوند ها و پسوند های دیگری را به این واژه افزوده بتوانیم، ساختار پیشین و یا پسین آن تنه وند افزوده شده به شمار میرود.

طوریکه دیدیم ریشه يك جزء ثابت واژه است، در حالیکه تنه جزء ثابت آن نمیشد، بلکه با گسترده شدن واژه، گسترده شده میرود. بر افزود به این ریشه نظر به ساختار پیشی و پسوی خود نیز تنه به شمار میرود. ریشه دريك واژه گسترده از روی نقش معنایی و دستوریش شناخته میشود بدین معنا که از روی کارگرد معنایی اش هسته مهم و بسته های دیگر به شمار میرود از قبیل سنگ در واژه خرسنگان و از نگاه دستور ی صفت و ساختار يك واژگ آزاد را به خود میگیرد، مانند: دو در واژه های ((دوش)) و ((دویدن)).

در پایه نظریه تنه میتواند تا به بنه پایه گسترده شده برود. اما از روی کارگرد چنین پیشامدی در زبان فارسی، دری بسیار بسیار گم اتفاق میافتد، بسا، اینهم تنه میتواند چهره چندین شاخه یی یا چندین شماره یی را به خود بگیرد. از همین سبب میتوانیم تنه ها را از نگاه شماره از یکدیگر باز شناسیم. به گونه مثال واژه ((فروتنی ها)) نظر به پسوند - ها دارای سه تنه است - تن تنه شماره (۱) فرو تن شماره (۲) و فرو تنی شماره (۳) میباشد.

از این دید واژه را چنین میتوان شنا سانهود : واژه چنان ساختار زبانی است که از یک هسته آزاد یعنی ریشه می براید و تابه بی نهایت به گونه یک تند پس یگانه گسترده شده میرود .

واژه وواژك :

به روی دید رو نا ند و . لانگیگر زبا نشناس امریکایی واژه يك نا مواژه میا نه ساختار ، کوچکتر از جمله و بزرگتر از يك توتۀ آوازاست ویک پدیده روانی به شمار می آید(۱۵). از این روی واژه مرزی است بین آواز و جمله این نظر را اگر بپذیریم امکان دارد از هستی یگانه نما های دیگر زبانی که در میا نۀ مرز آواز با جمله هستی دارند ، چشم بیوشیم زیرا رهنمود های زبانی و قانونمندی های درونی زبان این گفته را نمیپذیرد .

باز همین زبا نشناس میگو ید در مطالعه ساختار زبانی ، باینهم ما به هستی یگانه نهاییی از ساختار های دستوری که کوچکتر از واژه اند ، رو به رو میشویم که واژك نامیده میشوند . (۱۶) از نا جوری این گفته های ضدونقیض چنین الهام میگیر یم که واژه مرزی بین آواز و جمله نیست . پس از جمله ، یگانه نما های بزرگتری از واژه کرده و جود دارند و آنها عبارت و فقره میا شنند وواژه از آنها نشا درنداشتن کنشواژه و داشتن يك فشار بر جسته باز شنا خته میشود ، بدین معنا که عبارت با داشتن فشار بر جسته در هر آخشیج خود ، و فقره با داشتن کنشواژه ، با واژه برابر نیستند .

پس فهمید یم که بیرون از واژه یگانه نماهای دیگری در میانه مرز جمله با آواز هستی دارند و یکی از اینها واژك است که در میانه قلمرو واژه و آواز یا واج قرار میگیرد و کوچکترین ساختار با معنای دستوری زبان میباشد . اینجا ست که نیاز مند یم تا مقایسه زیرین را بین واژه وواژك به راه اندازیم :

۱- واژك کوچکترین یگانه نمای دستوری است که اگر ما آن رابه سازه های کوچکتر از خودش جدا نماییم ، آن سازه ها دیگر مفهوم ومعنای دستوری را در خود نمیدا شته باشند ، واژه یگانه نمای کوچکتر دستوری وواژگانی است که اگر آن رابه سازه های کمتر از خودش بخش نماییم ، به استثنای واژه ساده بازهم سازه ها دارای معنا و مفهوم دستوری میا شنند . به گونه نونه هر گاه واژه های گل و سنگلاخ را به اجزای کوچکتر آنها تجزیه کنیم ، این ساختار ها را به دست می آوریم: گک، ل، سنگ و لاج . چنانکه می بینیم ساختار های سنگ و لاج دارای مفهوم دستوری اند و در برابر گک ول نیستند بلکه نقش آوا یی دارند .

۲- هر واژه آزاد واژه و هر واژه ساده‌واژه شده می‌تواند . در مقابل هر واژه گسترده‌واژه رعر واژه بسته واژه شده نمی‌تواند .

۳- واژه همیشه آزاد است و عنصر پایه‌بی‌زبان به شمار می‌رود، در برابر واژه همیشه آزاد نمی‌باشد و پیوسته داشته اساسی زبانه به شمار گرفته نمی‌آید .

از این روی نام نهادن نامواژه ((واژه نا آزاد(نامستقل)) در زبان سراسر نا درست از آب در می‌آید زیرا برخی از دستور بیان سنتی‌واژه بسته را واژه نامستقل گفته اند (۱۷) .

۴- واژه از واژه ساخته می‌شود و اندروا(عکس)ی آن درست نمی‌باشد .

۵- واژه وواژه هر دو فشار برابر دارند .

پس از روی این دید ها واژه را می‌توان چنین شناسا کرد : واژه چنان یگانه نمای میانی زبان است که از یک واژه یا چندین تای آن ساخته می‌شود و تمپایک فشار بر جسمه را در یکی از هجا های خود می‌پذیرد .

واژه و عبارت :

واژه و عبارت از روی نقش معنایی وساختاری خود در زبان ر به‌ویژه از راه کار کرد و کار برد خود در جمله از همد یگر هم باز شناخته می‌شوند و هم با هم یگسا نی پیدا می نمایند . نا این پدیده را به رنگ زیرین نشان می‌دهیم :

۱- واژه تنها یک فشار بر جسمه را به‌خود می‌گیرد و گروه بیش از یک را ، مانند : دوست داشتن و داشتن دوست . ساختار نخستین واژه است و ساختار دوین عبارت زیرا بیش از یک فشار بر جسمه را به خود می‌پذیرد . به‌عخن دیگر هر دو عنصر آن دارای فشار بر جسمه است .

۲- وا بسته های عبارت در بین خود رابطه نحوی دارند ووا بسته های واژه را بطه واژ کشنا سانه . پس گروه یک ساختار نحوی است وواژه یک ساختار واژ کشناسانه وواژه شنا سانه .

۳- عبارت یک آخشیج یگانه ساختاری نهی‌باشد و هر واژه تنها یک آخشیج ساختاری یگانه است .

۴- امکان دارد ، یک واژه هم عبارت به شماررود و هم واژه . این نقش ووظیفه را مفهوم و محدودای همه کانی جمله تعیین می‌دارد . به طورمثال در جمله زیرین این واقعیت را در میان آزمایش قرار مید هیم :

برگ از درخت جدا شد و افتید .

این جمله از دیده گاه گزارشییان يك جمله رو ساخت است ، در ژر ساخت آن چنین می بینیم :

برگ از درخت جدا شد و (برگ) افتید .

در اینجا واژه برگ در هر دو بند جمله بالانهاد است که در بند انجا مین افتیده است و به روی رهنمود های معنایی و ساختاری دستور گزارشی عبارت نیز به شمار می رود و ما این واقعیت را در پهلوی نوشته های گزارشی خود به رنگ گسترده تر توضیح خواهیم کرد .

۵- واژه و عبارت هر دو کنشواژه را در خود نمی پذیرند ، مگر آنکه در جایگاه جمله بیا یستند .

۶- در مجموع واژه و عبارت وابسته دستوری شده میتوانند ولی در این حکم واژه همیشه جزء دستور نیست.

۷- واژه يك پدیده همه گانی زبان و گروه (عبارت) يك پدیده ویژه آن است زیرا واژه بیرون از ساختار دستوری میتواند موضوع اسلوب شناسی و واژه شناسی قرار گیرد و در خود دستور هم نقش سرریزه ای و فراز هم آمده را بازی کند ، در برابر عبارت تدبیر و وظیفه نحوی دارد و بس .

چنانکه از پی آمد برابر نمونی های یادشده در یافتیم که واژه کو چکر (اگر استشنا ها را به دور اندازیم) از عبارت است، بنابراین با عبارت کمتر همسانی دارد. با اینهمه واژه را آخشیج سازنده عبارت میتوان به شمار آورد . بنا بدین واژه را چنین تعریف میکنیم: واژه يك آخشیج کوچک دستوری است که از آن عبارت ساخته می شود و در جمله میتواند به جای عبارت نیز به کار رود .

واژه و جمله :

ما در این نوشته به سببی واژه را با فقره در جریان مقایسه قرار نمیدهم که فقره خود جمله است و منتها جمله نارسا و وابسته. پس لازم دیده نمیشود که واژه با بنجوشی (فزع) برابر نمونی شود ، بلکه با اصل و اساس رویه رو کرده می آید از همین روی ما در اینجا واژه را با جمله مورد مقایسه قرار میدهم.

واژه ، در حقیقت ، یکی از وابسته های جمله است که از کار برد آن جمله ساخته میشود و

همانا واژه آخشیج با به بی سا ختمان جمله میبا شد . در مرتبه یگانه نما های زبا نی پس از جمله مرتبه چهارم امامهتر رادارد . چنانکه دوبالا یاد آور شدیم . واژه سا ختار و یژة خود را دارد و بیکنشواژه است . در برابر جمله دارای سا ختار ویژه میبا شد و دارای کنشواژه نیز است .

واژه در پیشا مد های زیر ین میتوا نددتند یس يك جمله را به خود بگیرد :

۱- آسانی در گفتار و کار برد اسلو بهای ادبی و زبانی در نوشتار .

۲- در صور تی که پیمان ذهنی در میان باشد .

۳- در پاسخ پرسش و گفتگوی دو نفری به گونه نهمو نه در پرسش ها و پاسخ های زیرین به راستی پیوستن سخن خود را می بینیم :

که گفت ؟ احمد .

درس زبا نشناسی را خواندی ؟ آری .

محمود گفته مرابه تو گفت : گفت :

چه وقت باز میایی ؟ بهار .

((احمد)) ، ((آری)) ، ((گفت)) و ((بهار)) جمله اند . این گو نه جمله ها را ، جمله های

تک واژه بی میگویم .

با اینهم واژه ها نام چیز ، رخ داده ها پیشا مد ها ، کنش ها و حالت ها اند .

جمله ویژه گی ارتباط (خبردهی) را دارد . واژه این ویژه گی رادر خود ندارد . جمله از واژه های دارای معنای آزاد برای آشکار سازی اندیشه و پیام رسانی سا خسته میشود . واژه دارای معنای آزاد ولی مفهوم رسا نمیبا شد بلکه مفهوم کامل خود را در درون جمله و از روی نقش دستوری ، اجتماعی و اندیشه بی آذر میبا بد در برابر جمله دارای مفهوم رساست .

از پیامد گفته های بالا ، واژه را چنین شناسا می نماییم : واژه وابسته کوچکتر سا ختمان

جمله بوده با نداشتن کنشواژه و رابطه نحوی خست پایه بی جمله به شمار میرود

مفهوم کامل خود را در درون جمله و از روی نقش دستوری ، اندیشه بی اجتماعی آن

آشکار میسازد .

واژه و سخنك (idiom) :

واژه هم از نگاه ساختار و هم از نگاه معنا با سخنك همدا ستانی يك باره گی نمیداشته باشد ، و مگر تنها این دو عنصر زبانی در جمله جا نشین یکدیگر شده میتوانند .

و بس و آنهم هر گاه در جا یگانه عبارت بیاینه نقش شما ن یکی میشود . همچنان در مقام جا نشینی خود ، از روی معنا تند یس يك واژه را به خود گرفته میتواند به گو نه نمونه این جمله ها را به گوا هی میگیریم :

۱- آنها از يك گریبان سر بیرون می آورند .

۲- آنها یکی اند .

۳- آنها در اندیشه و کنش زنده گی اجتماعی خود یکی اند .

۴- آنها اتفاق دارند .

۵- آنها اتحاد و اتفاق دارند .

چنانکه می بینیم معنای عبارت ((از يك گریبان سر بیرون آوردن)) که سخنگ است ((یکی بودن)) ، ((اتفاق)) و ((اتحاد و اتفاق)) میباشند و از دید معنایی جا نشین يك واژه نیز شده است . برای تصویر بخشیدن بهتر این گفته میآییم ، سخنگ را شناسا می نماییم : سخنگ از دو یا زیاده از دو واژه آزاد ساخته میشود که این واژه هایك و حدت کل را نشان داده يك معنا را به دسترس ما میگذارد و یعنی جانشین يك واژه یگانه شده می آیند و معنای به دست آمده با از آن معنای وا بسته های ساختمان به میان آمده و بسته گی نمودار (۱۸) ما در اینجا برای باز شناخت بهتر واژه از سخنگ و یا فتن یکسا نی ها و نا یکسا نی های نسبی آن دو عنصر زبانی را دو به دو مورد برابر نمونی قرار میدهیم :

۱- به گونه همه گانی واژه از سخنگ کوچکتر است . در مقابل سخنگ از واژه کرده بزرگتر میباشند و همیشه در جا یگانه عبارت و گاهی به جای جمله تمام رکن می ایستند ، مانند : (۱) مرغ از دام رست ، (۲) پیمانۀ عمرش به سر رسید (یاریخت) و دیگران

۲- هم واژه و هم سخنگ ، در جمله ، هم به گونه نهاد و هم به گونه گزاره می آیند .

اینجا است که هر دو جای عبارت را به خود گرفته میتوانند .

۳- در جا نشین معنایی را از واژه میتوان گرفت و مگر از سخنگ نمیتوان .

۴- گاهی واژه میتواند نمود مجاز شود ، اما سخنگ همیشه يك نمود مجاز به شمار میرود .

۵- گاه شناسایی واژه تا جایی معلوم است و از آن سخنگ نی ، زیرا به گونه يك عبارت تیار زبانی در بین توده ها پیدا میشود .

۶- واژه به زبان دیگر همیشه گزارش یافته میتواند و مگر سخنگ همیشه شا بسته گزارش نمیشود . ما برای روشن سازی سخن خود دو سخنگی را که یکی مال فارسی

دری است و دیگری از آن انگلیسی و میتوانند نقش و معنای همای را داشته باشند ، به رنگ نمونه می آوریم :

الف) فارسی دری : سنگ میبارد .

It's raining cast and dogs : انگلیسی :

هر دو سخنک در بالا یاد شده شدت باران را نشان میدهند و به سخن دیگر از باران بسیار بسیار سخت و ویران کننده خبر میدهند. چنانکه دیدیم ، در اینجا همال اندیشه یی دست اندر کار میباشند. اما اگر بخوایم این دو سخنک را به روی مقهور و رهنمود (ساختاری معنایی سازگاری) گزارش بدهیم. نمیتوانیم. بدین روی که سنگ میبارد فارسی در انگلیسی

یو شاک It's raining ston را در خو یستن نمیپوشد و

It's raining cast and dogs

انگلیسی چهره پشک و سنگ میبارد فارسی را در خود نمیگیرد .

۷- ما واژه را به دسته های مختلف بخش کرده میتوانیم ، در برابر سخنک را نمیتوانیم.

۸- واژه يك اندیشه تند یسه بخشیده را پیوسته بیان نمیکند ، در مقابل سخنک بیان

نمینماید .

پس از فرجام گفته های یاد شده می آیم و واژه را چنین شنا می کنیم : واژه ساختار

زبانی کو چکتر از سخنک است و يك اندیشه تند یسه بخشیده را پیوسته بیان

نمیکند .

گرفتن نامه این بخش :

۱۳- برهان قاطع (به اهتمام دکتر محمدمعین) ، تهران : جلد سوم ، چاپ دوم ۱۳۴۲

ص ، ۱۷۱۵ (حاشیه) .

۱۴- و . س . را ستار گو یوا (ترجمه دکتر ولی الله شادان) دستور زبان فارسی

15. Ronald W. Langacker, language and its structure, 1973. P.75

میانه ، تهران ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۴۷ ، ص ، ۲۸ .

16—Ibid., PP. 74—75

۱۷- محمد الله لطف ، دستور زبان دری: نحو کابل: مطبعة تعليم و تربيه ، ۱۳۶۰ ص

ص ، ۱۱ - ۱۴ ، پرو فیسورپ . نیاز محمدوف، زبان ادبی حاضر تاجیک (فارسی دری)

دو شنبه : تشریحات عرفان ، ۱۹۷۳ ، ص ۱۸ ، م . ن . سعیدی ، دستور زبان معا صر
 دری ، کابل : از انتشارات دانشگاه کابل ، ۱۳۴۸ ، ص ص ۲۰ - ۲۱ ، ۸۵ - ۱۰۳ و همانند
 آنها .

۱۸- پرو فیسور دو کتور عبدا لظهور عبدا لعزیز و عین الدین نصر ، مقدمه ای بر
 پر زبانشناسی ، کابل : انتشارات دانشگاه کابل ، ۱۳۶۳ ، ص ص ۳۹ - ۴۰ .

(بعضی ادا مه دارد)

ACKU

انوری و غزلهای او

سر آغاز سخن

ترجمه حال و ذکر آثار علی او حد الدین انوری در طول سالها و قرنهای، در بسا مآخذ ادبی و تاریخی، فهرست و رساله های علمی و کتب تذکره ذکر شده است که حتی شرح و توضیح مختصر آن ایجاب چندین فصل و باب را مینماید. سعید نفیسی در مقدمه دیوان انوری بیش از ۲۳ سر چشمه ادبی و تاریخی را داده و مدرس رضوی معلومات قریب (۶۰) مآخذ علمی و ادبی را گرد آورده و تحلیل کرده است.

تا آنجا که به نگارنده معلوم است، را جمع احوال و آثار انوری تا امروز به استثنای کتاب نهایت مفید و پر ارزش ولینتین ژو کا فسکی به عنوان ((علی او حد الدین انوری)) پژوهش های جداگانه ای انجام نیافته است. در رسایل و کتاب هایی که از طرف دانشمندان شرق و اروپا که در زمینه تاریخ ادبیات فارسی و تاجیک نوشته شده است، هم در سرچشمه های ادبی قرنهای گذشته و هم در تحقیقات دانشمندان شرق شناس، اکثر قصاید و قطعات مدحی انوری مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است. اما غزلیات و مومناشعار غنایی (لیریک) شاعران و دقت علما و تذکره نویسندگان را کمتر به خود جلب نموده است.

در زمینه تدقیق و تحلیل قصاید انوری نیز آرا و عقاید مختلف وجود دارد: یکی او رامداح و دیگری استاد چیره دست قصیده و سومی اشعار او را از مقوله مبالغه سرایی و گزاف گوئی پنداشته اند، اما در بین این همه تشبیهات تحقیقات، کار و تالیف عالم روس و لینتین ژو کا فسکی هم از لحاظ وسعت تحقیق و هم از حیث کشف نکات علمی در آثار انوری که به جای خود او کین کار جدی علمی در این زمینه حساب میشود، مقام مخصوصی دارد و لینتین ژو کا فسکی بر اساس نقل قول و روایت های تذکره ها و سرچشمه های تاریخی و همینگونه نیز از خود اشعار انوری، شرح مختصر زنده گی او را معلوم کرده است. مولف از جمله اشعار انوری بیشتر به قطعه های او توجه نشان داده است، ژو کا فسکی معانی دقیق شعر انوری را درک و شرح کرده و در ضمن به این نکته تاکید نموده است که محض در قطعه های شاعر، سیمای بزرگ و جفا نبینی او انعکاس یافته است. تحقیقات ژو کا فسکی و لوانسکه از استقصای کامل و تحقیق وافی بر مقصود بر خوردار نباشد، باز هم کار او در باره انوری موجب شهرت و اعتبارش در حلقه شرق شناسان اروپا و دانشمندان شوروی شده است.

غزلیات انوری که در رواج و رونق یافتن ژانر غزل در عصر زنده گی خود شاعر و بعد از آن ارزش به سزایی داشت، اگر بعضی اشاره های پراکنده را استثناء قرار دهیم، از نظر محققان دور مانده است، به همین سبب انوری را از غزل های او آغاز کردیم.

از دانشمندان ایران و کشورهای دیگر شرق که در احوال و آثار انوری تفرس و تفحص و تعمق نموده اند، کار بدیع الزمان فروزانفر راجع به غزلیات شاعر، نسبت به همه مقدم تر است. او در کتاب خود ((سخن سخنوران)) در پهلوی ارائه شرح حال انوری درباره سبک سخن او و نقش غزلیات وی در تکامل بخشیدن ژانر غزل نیز صحبت کرده است.

ذبیح الله صفا در ((تاریخ ادبیات ایران)) نخست فکر و عقیده های موجود در باره حیات انوری را بر اساس نوشته مولف ((لباب الالباب)) و ((آتشکده)) خلاصه کرده، سپس در زمینه آثار او واز جمله غزل های وی بحث نموده است.

وی غزل های انوری را ((زیبا و دل انگیز)) میخواند و متذکر میشود که غزل های این شاعر توجه سعدی را به خود معطوف داشته بود زین العابدین موتمن در کتاب ((تحول شعر فارسی)) بعضی از خصوصیات قصاید و غزل های انوری را ذکر نموده است.

عبدالحسین زرین کوب در کتاب ((باگراوان حله)) باب جدا گانه یی را به انوری اختصاص داده و در خصوص زنده گی و آثار او بانحوی از بد بینی و نفرت ابراز نظر و داوری کرده است به نظر او انوری پیا مبر یست گسه ((جز ستایش و نکو هس چیز دیگر ی به وی الهام نشده است . دیوان انوری آکنده است از مدح و هجا و اگر از اخلاق و غزل در آن نسانه یی هست ، فراوان نیست)) . جای دیگر زنده گی شاعر را زنده گی يك سودا گر جهانجوی میپندارد و مینویسد: ((این زنده گی او را در ذلت خورد و خواب و شهرت فرو میکرد و اگر گاه صدای وجدان او میبرآمد ، صدای ضعیف ، محو و خاموش بود)) .

دانشمندان دیگر ایران ، داکتر سید جعفر شهیدی بر خلاف نظر زرین کوب اظهار عقیده میکنند ، او مینویسد : ((با مطالعه دیوان انوری از يك سو شاعر قوی طبع را دیدم و شعر با نهایت انسجام و پخته گی ، مضمون های اوبه غایت عالی و دلپذیر و ترکیباتش خوش و استنادانه)) .

مؤلف درست مینویسد که پایه بلند او و شعر هیچگاه نتوانسته است مقام او را محفوظ نگاه دارد ، طوری که از آغاز شهرت تا پایان عمر در يك حال به سر برد . به عبارت دیگر زنده گی او ازین جهت شباهتی به شعرا ی مقدم بروی ندارد)) .

غیر از آناری که قبلا از آنها نام بردیم نوشته های دیگر ی نیز وجود دارد که در آنها بعضی از جزئیات زنده گی و آثار انوری مورد بحث قرار گرفته است . اما تحقیقات کاملی که در سال های اخیر صورت گرفته ، به دانشمندان ایران ، مدرس رضوی تعلق دارد . این دانشمند مدت چندین سال را در تهیه متن انتقادی دیوان انوری صرف نموده و ضمن آن راجع به وی پژوهش قابل توجهی انجام داده است . ما حاصل تحقیقات مدرس رضوی در جلد دوم دیوان انوری چاپ شده است . این دانشمند در تحقیقات خویش نکته ها و سند های تازه یی را ارائه نموده که در حل بسیاری از مسایل مبهم روزگار شاعر ارزش بزرگ دارد . چنانکه در تبیین سال وقوع حوادث مربوط به دوره حیات انوری ، نه تنها به تذکره ها رجوع نموده بلکه به اشعار چند تن از معاصران شاعر از قبیل جبلی غر جستانی ، عمیق بخارا یی ، ظهیر فاریابی و رشید وطواط مراجعه کرده و نتایج درست به دست آورده است . هر چند مدرس رضوی در باره گوشه های مختلف زنده گی و آثار انوری به درازا سخن رانده لیکن راجع به خصوصیت های غزل های او عقیده فروزانفر را مورد تایید قرار داده و در این زمینه چیزی بیشتر نگفته است .

انوری نظر بعضی از شرقشناسان ارو پا را نیز به خود جلب کرده و در باره او کار های علمی سود مند صورت گرفته است .

علاوه بر آثاری که از آنها نام برده شد در يك تعداد مقاله ها و رساله ها نیز راجع به انوری سخن رانده شده است که معلومات آنها از دایره اطلاع سر چشمه ها و تحقیقات موجود بیرون نمی رود .

در سال های اخیر در تاجیکستان نیز پیرامون احوال و آثار انوری کار هایی انجام پذیرفت .

راجع به غزلیات او اشاره ها و عقاید در بعضی از آثار دانشمندان تاجیک ، از جمله اکادیمسن میرزایف و پرو فیسور هادی زاده دیده میشود . میرزایف در اثر بسیار مهم خود ((رود کی و انکشاف غزل در عصر های ۱۰-۱۵))، بعضی خصوصیات عمده غزلیات قرن (۱۲) و قسمات غزلیات انوری را مشخص نموده است .

رسول هادیزاده در مقدمه ای که بر دیوان انوری نوشته ، از تکرار گفته های دیگران در گذشته و به تاسی از اشعار خود شاعر نتایج قابل اعتماد به دست آورده است . هادیزاده مخصوصاً به غزلیات انوری بسزای توجه کرده و متذکر شده است که وی این نوع شعر را بدون احساس مشکلات در طرز بیان باتوانمندی و بدون تعقید گسترش داده است . هر چند حیات و آثار انوری مورد پژوهش قرار گرفته و در این باب معلومات حاصل شده است ، لیکن ژانر غزل که در میان اشعار او ارجح خاص دارد ، تا امروزه صورت جداگانه مورد تحقیق قرار نگرفته است . بنا بر این نویسنده این سطور تصمیم گرفت که این قسمت اشعار غنائی شاعر را به طور مفصل تحقیق نماید ، زنده گینا مه او را بیشتر روشن سازد و میراث ادبیش را با مشخصات آنها معرفی بدارد .

ضمناً نویسنده در باره محیط اجتماعی و روحیه سیمای شعر انوری و چگونگی صناعات و تصویر سازی غزل های او و وزن و ترکیب آنها تدقیق بیشتر به عمل خواهد آورد .

(بحث ادامه دارد)

شاهرخ

بـدرسی ارزشهای زبانی یک متن کهن

دل بستگی نو یسند گمان و اهل شعر و ادب به سره نو یسی و پر هیز از کار برد واژه های بیگانه ، نیاز دریافت واژه های بیشتر را به میان آورده است .

همین نیاز انگیزه واژه سازی های نوین و ترکیب آفرینی ها شده است . این واژه ها و ترکیب های نو ، گاه زود و آسان راه شان را به چشم و گوش و ذهن خواننده و شنونده گشوده اند و نیز بسا که با گذشت سال ها و دهه ها نمی توانند جایی در زبان بیا بند .

درستی یا نا درستی چنین واژه ها زمینه این نوشته نیست . سخن ما بر این است که تاجه پیمانه بی زبان ما نیاز مند واژه سازی است .

اکنون دانشمندان زبانشناسی و واژه شناسان برای ما باورند که پسندیده تر آن است که کوشش خویش را به واژه یا بی بگماریم .

اندوخته بزرگی که نویسندگان و سخنسرایان زبان دری در درازای بیش از هزار و دو صد سال آفریده و به ما یادگار مانده اند از جی بزرگ دارد ، به ویژه متن هایی که در سده های نخستین یعنی در روزگار سامانیان ، غزنویان ، غوریان و سلجوقیان نوشته یا سروده شده اند

گنجینه های گرانبهایی اند که هزاران واژه سره و ناپ را چون گوهران فروزان در سینه خویش نگهداشته اند و چه بسا که برخی از نویسندگان امروز بیخبر از این گنجینه های گرانبها سرگردان اندیشه واژه سازی و ترکیب آفرینی اند .

واژه هایی که در کار نو ستار امروز ماست تنها زیب برگ های دفتر های باز مانده از روزگار کهن نیست . بیشتر این واژه ها ، همین اکنون در کوچه ها و روستا های میهن ما و در شهر ها و روستاهای آنسوی مرز های میهن ما در گفت و شنود دری زبانان به کار می روند . همین است که دریا فتمن هایی چون حدود العالم ، الابنیه ، ترجمه تاریخ طبری ، ترجمه تفسیر طبری و تاریخ بیهقی برای چنین مردم آسانتر از انا نی است که ازین واژه ها دور و بیگانه اند .

فرزند بلخ و تخار و بدخشان و غوره رات و کابل که از اندک سواد بهره مند با شد به آسانی می تواند بخش های بز رگی از این متن ها را در یابد وی نکته تاریک و دشوار در این متن ها نمی یابد یا کمتر می یابد .

بر دست اندر کاران زبا نشناسی و واژه شناسی است که واژه های ناپ و سره این متن ها را بر گیرند و به آگاهی دیگران برسانند به تزارش و بر رسی آنها بپردازند . چنین واژه ها را از زبان گفتاری مردم مرز و بوم نیز گرفتن آسان است این واژه یا بی ، کار نو یسنده گان را آسان می کند و آنان در می یابند که واژه ها یی که بدانها نیاز دارند فراوان و دست نخورده در گنجینه های گرانبهای متن های روزگار ن پیشین و یا در زبان نزدیک ترین مردم و دور افتاده ترین شهر ها و روستا ها زنده و کاری مانده اند .

باید گفت که این کار بسیار هم تازه یانشدنی نیست و از دیر یست که زبا نشناسان و واژه شناسان و پژوهشگران با زرفنگری به این کار پرداخته اند . واژه نامه های گوناگون پیرامون متن های شاهنامه ، الابنیه ، دیوان ناصر خسرو ، دیوان انوری ، مثنوی و جز آنها فرا هم شده اند .

درین نوشته بر رسی گوناگونی از کتاب ارزشمند ذخیره خوارزمشاهی شده است .

ذخیره خوارزمشاهی در زمینه پژوهش در سال ۱۳۰۴ ه . به خواه پژوهش دانشمند سید اسماعیل جرجانی در خوارزم نوشته شده است .

این کتاب افزوده بر ارزش طبی آن از نگار زبان و لغت گنجینه گرانبهایی است .
(سید زین الدین اسماعیل بن حسن بن محمد جرجانی از پژوهشگران بز رگ سده ششم

هجر بیست . وی نزد خوارزم شاه هیان گرامی بود و کتاب ذخیره خوارزمشا هی رابه نام قطب الدین محمد بن نوشتکین نخستین پادشاه سلسله خوارزمشا هیان تالیف نموده پس از آن به مرو مسافرت نمود و سلطان سنجرمقدمش را گرامی داشت واز تکریم و تعظیم چیزی فرو نگذاشت . سیدنا آخر زمان حیاتش در مرو مشغول به افاده و اشاعه علم بود و در سال ۵۳۰ ه . پدروود زندگی گفت ودر همان شهر بیار امید .

(دکتور جلال مصطفوی ، مقدمه ذخیره خوارزمشا هی ، انجمن آثار ملی ، تهران، ۱۳۴۴ به نقل از ضیاء الدین دری ، کنزالحکمة)

در این نوشته پهلوی هایی از ارزش لغوی و دستوری این کتاب نموده آمده است . چنانکه با بسته يك کتاب طبیی است ذخیره خوارزمشا هی واژه های فراوان را از نام های دارو ها و بیماری ها گرفته تا نام خوراک ها ، نام ابزار ها ، جایها ، اندام ها و شماری از هر گونه واژه های دیگر در بردارد .

نویسنده کتاب هر گاه اندیشیده است که دریافت واژه یی برای خواننده دشوار بوده است آن را تکرار کرده یا واژه برابر آن را آورده است . یا گفته است که واژه به کار رفته او را در شهر های دیگر چه می گویند ، یا آن را به تازی چه می گویند شماری از ترکیب های آمده در این کتاب بسیار در خور ژرفنگری است . از آنها ستند ترکیب ها و واژه های برابر که نمونه هایی چند از آنها در این بررسی کو تاه آمده اند ترکیب های گونه ناگون واژه ها ژرفنگری واژه شناسان را به سوی خود می کشند .

شماری از واژه های سره و ناب به گونه نمونه بر گزیده شده است . امید که این بررسی کو تاه بسندیده پژوهشگران گردد.

ترجمه ، تعریف و توضیح برخی از واژه ها به وسیله مولف :

مولف ذخیره خوارزمشا هی جا به جا ایضاح و ترجمه واژه هایی برداخته است که در عهدوی در نزد برخی از دری زبانان مفهوم بوده است که این نکته خود در تاریخ تحول واژه ها و سیر زمانی و مکانی آنها مقام مهم و ارزنده یی دارد .

مثال :

آرامگاه :

متن : مسکن به پارسی آرامگاه را گویند. ص ۵۷

انجدان ، انگزد :

متن : حلیث سنگ انجدان است به پارسی انگزد گو یند . ص ۱۴۵

بز ماورد :

متن : به خراسان نوا له گو یند . ص ۱۴۴

تر شو (صماض) :

متن : به شهر من تر شو گو یند . ص ۱۳۹

تفه :

متن : تفه چیزی را گو یند که در مزه پیدا نیا شد ص ۱۵۲

حسینی :

متن : اندر کتب حب النیل نوشته اند و در نیشاپور حب النیل گویند . تره بی است

خو شیو ، نزدیک است به سعت . ص ۱۳۴

دیو چه (زالو) :

متن : دیو چه را که به تازی العلق گویند ص ۱۳۸

داب :

متن : به پارسی کماپ گو یند . ص ۱۴۱

قطر :

متن : او را سما روق گویند . ص ۱۴۰

کماه :

متن : این را به گر گمان کمی گو یند ص ۱۴۰

کنگر :

متن : او را به تازی الکر شف گو یند ص ۱۳۹

مر غا بی :

متن : السودانیا ت : این نوع مر غان را به شهر من ساری گو یند . ص ۱۱۱

هلیون (مار چو به) :

متن : او را نزدیک ما مار چو به گو یند ص ۱۳۹

یازاب :

متن : که به ماوراء النهر یاز به گو یند . ص ۱۲۸

واژه های برابر :

یکی از ویژه‌گی های این متن آوردن ترکیب‌های برابر یا متقابل است ، مثلا : بر داشته (بلند و مرتفع) در برابر نشیبی و مفاکی :

متن : هر شمپری که اندر نشیبی و مفاکی باشد ، گرمتر باشد و هر چه زمین او برداشته باشد ، سردتر . ص ٥٢

بهنگام در برابر بنا هنگام :

متن: معتدل و بهنگام ... به افراط و بنا هنگام ص ١٩٢

روزگار یا فته در برابر جوان :

متن : گوشت جا نوران جوان ، تری بیش از آن دهد که گوشت جا نوران روزگار یافته.

ص ١٠٧

گنده در برابر خوش :

متن : حلتیث گنده است و حلتیث خوش ص ١٤٥

نا خوشبوی در برابر خوشبوی :

متن : و بول نا خوشبوی دارد . ص ١٣٩

نا طبیعی در برابر طبیعی :

متن : اگر بگرداند به حال نا طبیعی بگرداند . ص ٨٦

نشیبی در برابر بلندی :

متن : حکم آن همچون نشیبی و بلندی زمین هاست . ص ٥٣

هوای گرم فته در برابر هوای گشاده ص ١٥

هوای گرم فته (هوای کثیف) ، هوای گشاده (هوای لطیف) .

پسونده «ناك»:

پسونده ناك در این کتاب فراوان به کاررفته ، به گونه‌ی که در متون ادوار بعد ،

کمتر دیده می‌شود . در لهجه گفتاری کابل و هرات واژه های مرکب با پسونده ناك مانند مانده است . در لهجه گفتاری تاجیکی اکنون نیز واژه های مرکب با پسونده ناك ، بیشتر

است . برخی از این ترکیب‌ها که در ذخیره خوارزمشاهی آمده و در خور دقت است به

گونه‌ی نو نه آورده می‌شود :

آب ناك : تازه ، آبدار .

متن : و پشیر آبناك ... ص ٩٧

بادناک : آنچه از خوراک ها که نفخ و بادانگیزد .

متن : اندر شنا ختن غذا های باد ناک ص ۹۸

برف ناک : آنجا که برف دارد یا برفبارد .

متن : حال های اهل مسکن های گو هسی و برف ناک ص ۵۸

بیمار ناک :

نا تند رست ، آنکه نه بهیرد و نه تندرست باشد .

متن : آنچه بهاند ، ناتندرست و بیمار ناک باشد . ص ۳۵

بیمناک : هراس انگیز .

متن : و چیز های بیمناک که به شب اندر هوا پدید آید . ص ۵۵

باران ناک : بارانی ص ۳۰

دود ناک : پر دود یا دود آگین

متن : بخار های دود ناک که از زمین برخیزد ص ۵۵

ریگ ناک : زمینی که خاک آن باریگه آمیخته است (غیر از ریگزار)

متن : و بعضی ریگ ناک است . ص ۵۶

زهومت ناک :

متن : بدوز هومت ناک باشد ص ۹۲

شور ناک : زمین دارای شوره یا نمک

متن : و بعضی شور ناک است ص ۵۶

ذکر نام خوراک ها :

در کتاب انواع نان ها و انواع خوراک ها ذکر شده که هم از نگاه لغت و ریشه و تحول

آن و هم از نگاه مردم شناسی اهمیت دارد مثال :

نام نان ها :

متن : نان میده ، نان خشکار ، نان فطیر ، ناک کاک ، نان تابگی ، نان کماج . ص ص

۱.۲ ، ۱.۳

یاد داشت :

قابل توجه است که این نامها در لهجه کابل، لهجه شمالی و لهجه تاجیکی غا لبا

باقی مانده است .

نام خوراک ها یا پختنی ها با پسوند ((با)):

این نکته جالب توجه است که نام يك سلسله خوراك ها و غالباً پختنی ها در ذخیره خوارز مشا هی آمده است که با پسوند ((با)) ترکیب شده است و تا جایی که نگارنده آگهی دارد تنها نام شور با در لهجه های گفتاری ممانده است .

مثال :

اسفید با ، کرنب با ، ابا ، دوغ با ، جفرات با، ترینه با ، زیره با، غوره با، انار با ، سماق با، زرشك ، نلك با ، آلويا ، سپید با ... ص ۹۶ از ص ۱۱۰ - ص ۱۲۰
سگبَاء گو شت گاو ص ۱۰۸

شور با :

متن: شور با غذای نيك است . ص ۱۰۱

غوره با :

متن : ... نشاید خورد ، چون دوغ باغوره با . ص ۱۰۱

برخی دیگر از پختنی ها:

مطنجنه ، زبیبی ، کشمشی ، کسرنبی قبیطی ، لغتی ، عدسی ، هرسیه ، بریانی
فسرده ، هلام ، مصوص ، تنهاج ، رشته ... ص ۹۲ و دیگر صفحات .

ترشی ها :

کبر به سرکه ، پیاز به سرکه ، سیر به سرکه ، انواع دیگر : آبگامه ، ماهی آبه
سرکه ، سنگنبین ، عسل ... ص ۱۳۴

لبنیات :

مسکه ، فله ، ترفه ، پنیر تر ص ۱۳۴ جفرات ، شیراز ص ۱۲۸

یاد داشت :

جفرات به جای ماست در لهجه هرات تا متون عصر یازده دیده شده است .
در لهجه تا جیکی اکنون نیز به جای ماست جفرات به کار می برند .
شیراز به معنای ماست چکیده در قدیم ترین منبعی که یاد شده ، لغت فرس اسدی است
اکنون نیز ماست چکیده خيك را در لهجه هرات شیراز می گویند .

مزور ها (پرهیزانه ها)

و مزور ها که از آب گامه و برگ چغندر سازند . ص ۹۶
نام برخی از گیاه ها ورستنی ها و میوه ها :

آبی ، اسفناج ، بودنه ، چکندر ، چینی خرفه ، خیار ، خیار بادرنگ ، سپندان ،
سهاروق ، شاهسفرم ، شبت ، کرنب ، کنگر، کوك، كزر ، گندنا ، نلك .

برخی از اصطلاحات طبی

آماس ص ۱۰۷

آماس گرم ص ۱۳۴

بچه افتادن ص ۳۴

متن : زنان آبستن را بچه بیفتد . ص ۳۴

بچه افگندن :

متن : بچه بیفگنند . ص ۳۴

بد گوار :

متن : و طعام بد گوارند . ص ۵۷

پزائنده :

پیه در جمله گرم کننده است و نرم است و پزائنده . ص ۱۱۶

تاریکی چشم . ص ۱۰۷

تباهی مزاج . ص ۱۰۷

تاسه و تلواسه : اضطراب و بیتابی

متن : و به پا رسی کرب را تا سه و تلواسه نیز گویند . ص ۱۷۵

تباه :

متن : و کدو و خربزه اگر اندر معده تباه گردد . ص ۹۲

جلنجبین (گل انگبین) :

متن : طبع را به اطر یفل نرم کنند یا به جلنجبین ص ۱۰۰

خداوند دق ۱۰۶

خداوند سل ص ۱۰۶

خداوند نزله :

متن : خداوند نزله را سود دارد . ص ۱۰۶

خداوندان وجع المفاصل ص ۱۰۲ :

در دپشت ص ۱۴۰

درد سرین ، ص ۱۴۰

درد چشم ص ۱۳۲

دمیدگی دهان ص ۱۳۸

ریش روده ص ۶۶ ، ۱۳۸

متن : ریش روده از وی تولد کند . ص ۶۶

زداینده :

بادام ، زداینده است و شش را پاک کند . ص ۱۵۷

سردی و گرمی ص ۱۱۲

سرفه دیرینه ص ۱۳۸ :

سرفه کهن ص ۱۴۲ :

سنگ گرده ص ۱۵۷ :

شوینده : مسهل که معده را پاک کند .

متن : کشکاب که از جو پاکیزه پزند، نیک‌نماینده باشد ص ۱۰۴

گر ص ۴۴ :

گرانی زبان ص ۱۴۰ :

گوارش :

متن : و آب سرد معده گرم را چون گوارش باشد ص ۷۱

گوارنده :

متن : واندر دهان قوی گوارنده است ص ۱۳۸

لرزیدن : ص ۱۰۷

ذکر وقت ها :

چاشتگاه : چاشت ، میانه روز ، وسط روز.

متن : وقت نماز دیگر زیادت از گرمای چاشتگاه باشد ص ۵۲

نیم روز : (چاشت) . ص ۳۲

زوال : وقت نیمروز که پس از اعتدال آفتاب ، اندک سایه در سمت غرب پدید آید

متن : آفتاب بر این گوه پس از زوال قوی گردد . ص ۵۳

نماز دیگر : دو سه ساعت پس از چاشت، یکی دو ساعت پیش از شام .

متن : وقت نماز دیگر زیادت از گرمای چاشتگاه باشد . ص ۵۲

چند ویژگی دیگر :

جملات گو تاه و تکرار فعل :

متن : تن را گرم کند و باه را زیاد کند. ص ۱۱۱

متن : گو شست او بداست و سودا وی است. ص ۱۱۲

ذکر صفت پس از فعل و در پایان جمله

متن : بز فربه باید و جوان . ص ۱۰۷

متن : گو شست طعا می است قوی . ص ۱۰۶

((دا)) که به بایستن راجع شود :

متن : شراب کرا باید خورد و کرا نیا ید خورد ؟ ص ۱۶۸

تکرار ((دا)) در یک مورد و یک جمله :

متن : و خداوند استسقارا و مر طوب را سود دارد . ص ۷۳

متن : و کود کان را و مردم لاغر را و مردم بیه دار را و پیران را نشاید . ص ۷۴

متن : و محروور را و مرطوب را چون از گرما به بیرون آیند هیچ شربت نشاید خورد
ص ۷۴

متن : و مردم صفراوی را حرارت گرما به صفرا را بشوراند . ص ۷۴

حذف مفعول آئی که در فقره دوم جمله شرطی فاعل می شود :

متن : اگر طعام خورده اندر گرما به روند فربه کند . ص ۷۳

حذف فعل رابط به قرینه گذشته :

متن : یک نوع بزرگ است و دیگر خورد ترص ۱۱۴

افزودن پیشینه ((ب)) در آغاز نفی مضارع:

متن : تن او را از حال بنگرداند . ص ۸۵

متن : تن مردم از حال خود بنگردد . ص ۸۶

افزودن ((ب)) در فعل التزامی و افعال دیگر.

متن : و بیا ید دانست که ... ص ۹۰

پسوند گر که پیشه رانشان دهد :

متن : بچکا نند بر طریق گلا بگران . ص ۶۹

پسوند تفضیلی تر و ترین :

متن : لکن این لطیف کننده تر باشد ص ۹۳

متن : آنچه بزایند بیشترین بمیرد ص ۳۴

بترین (بدترین) . ص ۳۴

آوردن پسوندم جمع ((گان)) در اسمی که با بیصدا ختم می شود :

متن : و خوی د دگان دارند . ص ۵۹

آوردن پیشوند ((هی)) به جای ((ب)) در فعل التزامی :

متن : و آب گرم میخورد تا آن را فرو آردص ۱۰۰

آوردن پیشوند ((همی)) برای استمرار

متن : پخته همی گردد .

گو هروی صافی همی بماند .

از وی جدا همی شود .

آب او به بخار از وی همی بر خیزد ص ۱۶۵

برخی واژه ها :

آما سیده : ورم کرده

متن : چنانکه عضو یکه آما سیده باشد ص ۱۹۶

ابزار ها : مصالح دیگ ، ادویه غذا که با گوشت پزند .

متن : به سر که پزند و ابزار ها اندرکنند. ص ۱۰۸

و گوشت آمو خاصه که با ابزار ها باشد چون زیره و کرویبا و گندنا وسعتر و سداب

و پلپل و دار چین . ص ۹۶

اندوخته : ذخیره کرده

متن : پس بر دریا گذشته باشد و سردی دیگر اندوخته . ص ۵۳

بالیدن : رشد کردن ، بلوغ

متن : و حیوان جوان و آنکه در وقت بالیدن باشد ص ۹۵

بچه مرغ : چوچه ، چوچه مرغ .

متن : چون گوشت مرغ و بچه مرغ ص ۹۲

بر : پهلوی .

متن : و بر و سینه را نیک باشد . ص ۱۸۰

پالودن : پاک کردن ، تصفیه .

متن : از بهر آنکه زمین آب را بیا لایدص ۶۷

پلیته : ریسما نی نازک که برای چیرا غیا مقاصد دیگر سازند .

- متن : واز پشم پاکیزه پلیته کنند. ص ۶۹
- پو ساندن : تباه کردن ، فاسد و پو سیده ساختن .
- متن : واخلاق تن را تباه کند و پو سا ند ص ۳۶
- پیدا : وا ضح و آشکار و معلوم .
- متن : هر غذایی که قو تی و مزه یی پیدا ندارد مردم را غذای پاکیزه دهد .
- تفسا ندن : بسیار گرم کردن ، حرارت زیاد دادن
- بتفساند . ص ۵۱
- چپیدن : گریختن ، رها شدن ، رهیدن
- متن : از مرگ بچپد . ص ۳۶
- خشکار : نان بدون نان خورش ، نسا ن گند می .
- متن : ونان خشکار و گو شت ص ۹۳
- دراز آهنگ : طولانی .
- متن : تب هایی که از تری او تو لد کند قوی تر و دراز آهنگ تر باشد .
- ص ۱۴۸
- دراز کشد : (ادامه یابد). ص ۲۸
- درم سنگ : وزن یکدر می ، سنگی که یک درم وزن دارد .
- متن : و مقدار چار درم سنگ . ص ۱۴۴
- دشخوار : (دشوار ، سخت) ص ۲۴
- دوسکن : لُزج
- متن : هر چه خشك باشد یاصلب یادو سکن غلیظ باشد و دو سکن را به تازی لُزج گویند . ص ۹۴
- راستای سر : (عمودی ، قائم) . ص ۱۸
- راستینی : واقعی
- متن : نخست همه غذا ها خون گردد تاغذای راستینی شود ص ۹۱
- ریش : (جراحی ، زخم) . ص ۲۳
- زبان گز : آنچه شیر ینی اش بر زبان اثر تند و نا گوار کند

- متن : بگذارند تا بچو شد و زبان گز شود. ص ۱۸۲
- زند روئین : اندرونی ، داخلی .
- متن : و اندامهای زند روئین چون شکنجه وروده ص ۹۲
- زیانگار : آسیب رساننده ، مضر .
- و دشتی گرم تر و خشک تر است و زیانکار است ص ۱۳۱
- سازنده : سازگار و موافق
- متن : و پیران را سازنده تر و موافق تر باشد .
- ص ۳۶
- سره : خوب ، مطلوب .
- متن : اگر شربت خورد شود سره باشد .
- سنگی : ۱- سنگین ۲- کند
- ولو بیا سر را سنگی کند . ص ۱۰۵
- خاییدن او زبان سنگی را روان کند . ص ۱۴۴
- فاتر : نیمگرم
- متن : به گرمی زیادت تر از فاطر باشد . ص ۷۳
- فرود آرامد : فرو نشیند .
- متن : و خلط ها از جوش فرود آرامد . ص ۳۶
- فرو سوی گراید : میل به پایان کند .
- متن : لختی فرو سوی گراید ص ۵۵
- کرت : بار ، دفعه .
- متن : که او را دو سه کرت به آب بجوشانند. ص ۹۸
- کشکاب : خوراکی که از جو پزند
- متن : کشکاب که از جو پاکیزه پزند ، نیک شوینده باشد . ص ۱۰۴
- کلف : لکه روی
- کنجده : کنجدک
- متن : و کلف و کنجده را بدان طلی کنند، آنرا ببرد . ص ۱۴

- گدازش و کاهش : سوختن و کم شدن .
 متن : تن مردم همیشه اندر گدازش و کاهش است . ص ۷۷
 گرده : کلیه
 متن : گرده را فر به کند . ص ۱۳۹
 گزیدن : بیزار شدن ، حساسیت آوردن ، خوش نیامدن
 متن : وانگبین دل را بگزد و ممش گشتن آورد . ص ۹۹
 گوارد : (هضم شود) ص ۲۳
 لختی : (اندکی ، مقداری) ص ۲۰
 مانده : ناتوان شده ، خسته و بی نیرو شده .
 متن : او را بدوانند و مانده کنند . ص ۱۰۸
 چون از ماندگی ریاضت بیا ساید . ص ۷۲
 مزید : چشید
 متن : آب را بیاید مزید ، ص ۷۱
 میانجی : ۱- مابین ، میانجی ۲ - واسطه
 متن : و تاثیر آفتاب و ستارگان به میانجی عوایه آب رسد .
 ناکردنی : آنچه نشاید کرد
 متن : و ناکردنی کردن گیرد . ص ۱۷۰
 نزار : گوشت بی استخوان و ماهیچه سخت
 متن : و گوشت نزار بریان کرده به روغن زیت ص ۹۶
 نزدیک : نزد
 نزدیک منجمان . ص ۱۵
 نهاد : وضع و قرار
 متن : اگر نهاد کوه چنان باشد که شمال را باز دارد ص ۹۸

شاعری در هاله‌ فراموشی

آن گاه که روی برکهای زرین کتابی را گرد فرا موشی فرا میگیرد و چشمها از روشنائی واژه گان آن به دور میمانند ، ساکنان شهر روشن دانش و فر هنگ را بایسته است تا دست پژو هس را از آستین تلاش بیرون بیاورند و این گنجینه را که خموشی در گو شه بی افتاده به گو نه در خور به دیگران بنمایند .

سعی و تلاش پیگیر پژو هنده گان در عرصه های گونه گونه دانش به ویژه شنا سا ندن پیشینیان زبان و ادب دری به همه گان ستایش بر انگیز است .

به این باور که هر کسی برای غنا مند ی شعر و ادب دری گا می مینهد ، در خور ارج است و پاداش به جاده پر نور شعر در نگ می کنیم و در شهر پر ابهت سخن ، شاعری را که در پس هاله یی از اندوه خموشانه ایستاده است به شناخت میگیریم .

این شاعر گرانا به بدانگو نه که از دیوان شعر ش پیدا ست شاید نافر جا مین سالهای سده سیزدهم ه . ق میز یسته (ص ۴۳۸) مگر از سال تولد ، وفات و زاد گاه اصلیش تاکنون معلو ما تی در دست نیست .

در دیباجه دیوان ، نام این شاعر مولا نا غلام امام شهید درج شده است (ص ۴) . نگارنده دیباجه (غلام غوث بیخبر) در باره پایه ادبی و دانش شهید چنین داد سخن میدهد :

آن که طبع صاف او آینه جان ساختند
موج زد رنگ کلامش آب حیوان ساختند
تا زبان خامه اش رسم گهرریزی نهاد
قدسیان دل را بی در یوزه دامان ساختند
پیش از این جوش بهار این کلفشانیان داشت
از تراش خامه اش عالم گلستان ساختند
تا بود ذات کما لث را امان از زخم چشم دیده
های حاسدان را نرگستان ساختند (ص ۵)

۱- ویژه گیهای دیوان :

کلیات حاضر چار صد و پنجاه صفحه دارد و چاپ نخست آن در ماه اگست ۱۸۹۰ میلادی از جانب بنگاه نشراتی نول کشور صورت گرفته است . مولینا محمد حامد علیخان حامد مصحح چاپخا نه نول کشور در باره تا ریخ طبع این دیوان قطعه بی سروده که ۱۴ بیت را داراست . که بیته از آن نقشبند صفحه کاغذ میگردد :

که جمله اهل سخن را پسند خاطر باد (ص ۴۴۷) نوشت خامه من نا گهان به منقو طه

سنه ۱۳۰۷ هـ

اگر این دیوان برگ گردانی شود ، بخشبندی زیرین را به خود میگیرد : از آغاز تا صفحه ۱۰ دیباجه میر منشی غلام غوث بیخبر دیوان را آذین بسته است . از صفحه ۱۱ تا ۴۴۶ دیوان ، در بر گیرنده ۲۵ قصیده (۲۶۶۶ بیت) ، ۹۸ غزل (۲۹۵۰ بیت) ، ۳ مستزاد (۱۳ بیت) ، ۲۴ مخمس (۵۵۰ بیت) ، ۵ ترجیع بند (۵۳۵ بیت) ، یک مسدس (۱۱۱ بیت) ، ۷ مثنوی (۹۵ بیت) ، یک ترکیب بند (۱۶۰ بیت) ، ۱۶ رباعی (۳۲ بیت) ، ۳۴ قطعه (۲۶۰ بیت) و شش بیت پرا گنده میبا شد . در صفحه ۴۷۴ قطعه ۱۴ بیته از مصحح چاپخا نه نول کشور جای داشته و از صفحه ۴۴۸ تا ۴۵۰ منشی سید جلال شاه اگر تقریظی به این دیوان نبشته است .

شمار شعر های دیوان بی آنکه ۲۷ بیت دیباجه و ۱۴ بیت تاریخ طبع در نظر گرفته شود به ۷۳۷۸ بیت میرسد که همه از نازک خیالها ، اندیشه های ژرف و تشبیهات بکر مشحون است .

۲- شهید از وای شعرش :

شهید، آن فرزانه مردی که تا مرغ جا نشاسیر قفس تن بود، آزاده و سر بلند زبیده
زمانیکه نا سپاسی ابنای روزگار را در برابر خویش میبیند، لب به شکوه میگشايد. درجایی
ازین بیمهر یها چنین با خشم و غرور سخن میراند :

کسیکه آینه و خشت را یکی دانسد چسان به جوهر ذاتی من کند اقرار
چه غم که گرمک شبتاب از تنک طرفی فروغ مشعل خورشید را کند انکار (ص ۱۲۸)
یا : قدر دان نیست درین ملک شهید ورنه من رتبه دیگر دارم (ص ۲۸۲)
و یا : در این دیار که قدم کسی نمیداند به رنگ آینه افتادام به دست ضریب (ص ۱۹۷)
در جای دیگر بتک شعر را بدینسان بفرق حاسدان میگوید :

مضمون کهنه را چو بخوانیم در غزل یاران کنند تهمت دزدی به شان ما
معنی تازه را که بود زینت بیان گویند بر خلاف سلف، دوستان ما
چون شمع سو ختیم ز سوز زبان خود اینست قدر شعر و سخن در زمان ما (ص ۱۷۳)
باور شهید بریگا نه می هستی یا و حدت وجود اینگو نه است :

هر ذره نوری که بدین خاک سپردند جز نیست از آن گل که بود لایتجزا (ص ۱۲)
و : گذرتدم به وحدت ز درگ هر ذره در عالم چون نور آفتابی از غرب شد تا عجم پیدا (ص ۱۹۳)
یا : در ساغر ماجزمی توحید نگنجد مستانه ازین قطره رسیدیم به دریا (ص ۱۷)
و یا : از دو یی قالب اندیشه تبه دار شهید قامت یار نگنجد به قبای من و تو (ص ۳۳۰)

اندیشه یگر نگمی و اتحاد را با همه گمان بدینسان در قالب شعر میریزد :
بیگانه می از هر کس و هر چیز نداریم در محفل ما بحث نباشد زمن وما (ص ۱۲)
و یا : خو شای می که دل از جوش الفت میتپد آنجا

نگه چون قطره اشکی ز مژگان میچکد آنجا (ص ۱۹۹)

به حقیقت نور و روشنی اینگو نه باور مند است :

بشنا ب و با ده در قسح آفتاب کش در یاب نغمه های صیوحی ز ناز صبح (ص ۱۳۳)
ایمان شهید به فردا های روشن و پسر سعادت زندگی بدینگو نه است :
بردمد فردا ز جیب صبح اقبالی که رشک دی بر امروزم کند امروز برفردای من (ص ۵۹)
ایبات زیرین گواه بر آزاده می اوست :

آستین افشاندن ام ازدولت دنیای دو ن
یا : افتاده ام چو سایه به پای توانگری
سلطنت گردیست از دامان استغفای من (ص ۵۸)
نگرفته ام به ظالم امیری گهی قرار (ص ۷۶)
استغنا و بلندی همت او بدین پایه است :

نه کاسه لیبسی خورشید کرده ام چون صبح
یا : گری به خود نستانم به رنگ قطره خون
نه همچو شام گرفتم ز ماهتاب روا (ص ۸۳)
گر آفتاب شود تکمه لباس حریر (ص ۹۶)
با آنکه فقر گریبا نگیرش بوده مگر چنین بزرگمنشانه فریاد بر میدارد :

منم که همت من آبروی فقر فزوده
یا: منم که منت در نان پی دو نان نکشیم
توان به گوهر من دید جوهر آب
شهبید هیچگاه برای گرد کردن زرو مال به شعر گفتن نپرداخته است . چنانکه در
سو گند نامه بی گوید :

که شاعری نبود پیشه ام به پیش کسی
یا : سخن فروش نیم همچو شاعران دگر
شعار من نبود کسب روزی از اشعار (ص ۱۴۰)
نه شاعری بودم پیشه از پی دنیا (ص ۹۶)
از پاره بی ابیات پیدا است که شاعر به یک جای مقام نکرده و در کشور پهناور هند و گاهی
بیرون از آن سفر نموده است بر مصداق این گفته ابیات زیرین را به خوا نش میگیریم :

رختی برون نمیکنم از خانه چون حبات
و : چو موج در وطن خود همیشه درسفرم
باشد همیشه در وطن خود سفر مرا (ص ۱۹۰)
به ملک خویش کنم قطع راه صبح و مسافر (ص ۸۳)
فکنده است مرا دور تر زیار و دیار (ص ۱۲۹)
ای اجل شرمنده از احباب میداری مرا (ص ۱۹۴)
عجب کوه بالا فکند بر جان این سفر ما را (ص ۱۹۱)
اشک آب و دانه ما، ناتوانی زورما (ص ۱۹۸)
و یا: چو موج آب سفر در وطن کنم و ز خود
همچنان از قصیده تهنیت حج (ص ۱۴۱) در میا بیم که شیبید به طواف کعبه نیز نایل
شده است . این شاعر محنت کشیده با گرم و سرد روزگار پنجه نرم کرده و عمر درازی را
به رسر رسانیده است .

ابیات زیرین این گفته را تأیید میکنند :

در انتهای عشق تو در با ختم جان
و : شعله میباید ز پیری در دل رنجور ما
بیریم و کارهای جوان میکنیم ما (ص ۱۹۴)
شمع میگردد به ذوق سوختن کافور ما (ص ۱۹۸)

و : وقت پیری شد لقای آن بت سرکش نصیب چون گمان پابوسی تیر از خمیدن یافتم (ص ۲۹۵)
 و : به پیری هم نگردد از جگر سوزن پنهان زایل که این کافور میگردد ز شمع صبحدم بیدار (ص ۱۹۳)
 یا : شدیم پیر و جوانی نرفت از سر ما پریدا گل پژمرده رنگ و بو باقیست (ص ۲۲۲)
 اینکه شاعر تمام عمر را به تنهایی بسره سر برده چیزی نمیتوان گفت ، اما بیت زیرین گواه بر اینست که او را پسری نبوده و لی نمیتوان گفت که دختری نداشته است :

نظم برای نام و نشان بس بود شهید گریب گار نیست به گیتی بسر مرا (ص ۱۹۰)
 چنان که از ابیات زیرین ، پیدا ست ، شاید مدتی را در زندان به سر برده باشد :

در کنج زندان زیستن باشد به حرمان زیستن جان را بدینسان زیستن از زیستن عار آمده (ص ۱۱۳)
 و : تابه ظلمت خانه ما کم نسازد خویش را میگریزد ماهتاب از سایه دیوار ما (ص ۹۱)
 و : به کنج این قفس لختی پیلین آرزو دارم رهایی گرنبخشایی خدارا بالو پرکش (ص ۱۹۶)
 و : شهید خسته کجارفته ای ازین زندان که از فراق تو دارده لب فغان زنجیر (ص ۲۷۲)
 یا : چند نالم به غم او که به تنگ آمده است شور زنجیر ز من گوشه زندان از من (ص ۳۱۰)
 درین ابیات صوفی بودن و حافظ قرآن بودن شهید انعکاس یافته است :

یکی به نسبت صوفی مرا کشد هر دم دگر به دار ملامت کشد پی تقریر
 یکی ز رشک بگو ید که بهر دنیا کرد خیال حفظ کلام مجید از تزویر

۳- سیری در باغستان پرده خنده های شهید :

چنان که یاد آوری شد ، شهید در گونه گونه صورتهای شعر طبع خویش را آزموده و در تاریخ زبان و ادبیات دری یاد گاری از خو یشتن به جای گذاشته است . اینک به خاطر آشنا بی بیشتر با این سخن پرد از خوب تا جا بیگانه مقدور است از هر گونه مثالی آورده میشود نخست از همه غز لی پیشکش میگرد که ردیف شگرفی دارد .

تیر به سینه ام نهان کرد که گرد یار کرد پشت خمیده چون گمان کرده کرد یار کرد
 تاب و توان و صبرو هوش برد که برد یار برد بی خور و خواب و خسته جان کرده کرد یار کرد
 همچو نسیم از چمن رفت که رفت یار رفت خاک بروی گلستان کرده کرد یار کرد
 از همه عاشقان مرا کشت که کشت یار کشت بسمل تیغ امتحان کرده کرد یار کرد
 از بی قتل دست و پا بست که بست یار بست فرق شهید بر سنان کرده کرد یار کرد (ص ۲۴۴)
 این هم غزل شور انگیز دیگر :

نی پای خرامیدن نی جای در افتادن
 در دیده همه خونم میجوشم و میریزم
 او برق صفت رفت و من از ره بیتا بی
 چون گرد رهش هر دم بنشینم و بر خیزم
 اینک شعری را میخوانم که در قافیه مستزاد ریخته شده است :

دل زمن برد بتی ، سنگدلی ، سیمبری
 مهرخی ، مهروشی ، سروقدی ، خوش گمری
 فتنه بی ، آفت جانی ، بت زرین گلوسی
 کافری ، دشمن دینی ، صنمی ، کینه وری
 جان من با که سری داری و کارتوبه کیست ،
 من زحیرت به سوی روی تو دارم نظری
 همچو گل در چمنی چهره برافروخته ای
 ایگه گاهی نکنی بر سر راهم گزری
 کس مبادا به جهان همچوشهید محزون
 کشته ناز کسی ، عاشق خونین جگری
 طرفه بیدادگری
 شوخ جادو نظری
 غیرت مهر و مهسی
 دلبری عشوه گری
 عین مطلوب تو چیست؟
 تو به روی دگری
 جان و دل سوخته ای
 سوی ما هم نظری
 غرقه بحر جنون
 سخت شوریده سری (ص ۳۲۷)

شبهید بر غزل های سخن پردازان بزرگ ادب داری چون حافظ ، جامی ، امیر خسرو بلخی ،
 واقف لاهوری ، عسرفی شیرازی ، نظیری ، بابا فغانی ، حزین و همچنان مولانا محمد
 معین الدین بسمل ، مرزا محمد حسن قتیل میر نجات ، ولانا احمد جام ، سلیم تهرانی
 مخمس هایی پیدا خته است که یکی از آن مخمسها اینست :

شانه تا بگشاید از گیسوی تو هر دم گره
 بر گل تر میفتد طریقه از شبنم گره
 در نفس افتد به رنگ تارابریشم گره
 اشکم از حیرت شود در دیده پر نم گره

چون به تلخی میزنی بر ابروی پر خم گره

بسکه بر من عافیت تنگست از فرط الم
 پیش ازین چون لاله پرداغ در گلزار غم
 ناله از دل میرسد اکنون به مشکل بر لبم
 قطره خون بود یاران این دل غمدیده ام

حالا در سینه من شد زفرط غم گره

نیست هرگز از شگفتن درد دل زارم هو س
 اندرین دریا که چون گوهر دم تنگست و بس
 کوبه رنگ غنچه سر بسته خنده یکنفس
 کی گشاید عقده ام از ناخن تدبیر کسی

میفتد از دست تقدیرم در آن هر دم گره

هیچ جا آسایش و راحت رخ نمود حیف هر کجا رفتن همین درد بلا افزود حیف
 هر نفس در زنده گی صد عقده درد دل بود حیف بعد مردن هم گره از کار ما نگشود حیف
 میشود تابوت ما را حلقه ماتم گره

هر سحر خورشید از دست تو باشد داده خواه خسته تیر ادایت شد ز ما هی تابه ماه
 دل کجا باشد سلامت از تو ای زرین گلاه گردش چشم تو روز صید از تار نگاه
 زد به پای آهوان چین به وقت دم گره
 زار نالیدن ، فغان کردن چه حاصل پیش او سوختن باید به رنگ شمع محفل پیش او
 شرح احوال ((شپید)) افتاد مشکل پیش او چون کم تقریر درد خویش ((بسل)) پیش او
 شد ز چشم سر مه سایش در گلوب دم گره

(ص ۳۴۱)

اینک چند بیتی از يك غزل را میخوانیم که در بحر طویل و یا به گفته یی در بحر
 رمل مخبون شانزده رکنی ، سروده شده است (۱)

زلف او مشک ، خطش سبزه ، رخس گل سخنش مل ، دهنش غنچه ، لبش لعلو قدش
 فتنه محشر

چشم سحر و نکه آشوب ، ادا قهر و بلا و خم ابرو دم تیغ وصف مژگان همه
 خنجر

لب و دندان درو مرجان ، شفق صبح بهاران ، ورق گل همه خندان و در آن شبیم
 غلطان

زان جگر گشت دو صد لغت و ازین آبله در دل که از آن لعل پشیمان شده و
 زیندهم گوهر

دیده خاک کف پایش ، دل و جان باد فدایش ، سرودین جمله برایش شده
 چون خاک و هوایش

نگذا رد که نشینم به رهش صبر گزینم ، چه کنم سخت حزینم که چنینم
 همه مضطر (ص ۲۷۲)

هر چند شهید پیر و سبک هندیست ، اما گاهی از تراویده های
 خصوصیات سبکهای خراسانی و عراقی نمودار است . در قاف زرین این غزل که رنگ
 عراقی را دارد ، میتوان تصویر مولانای بزرگ را به تماشا گرفت .

عشوه دلر با منم ، غمزه غمزدا منم غازه منم ، حنا منم ، ناز منم ، ادا منم
 شاهد مه لقا منم ، عاشق مبتلا منم گل منم و صبا منم ، بلبل خوشنوا منم

در دل غنچه بو منم ، باده هرسبو منم
 ز خم دل تپان منم ، مر هم خسته گان منم
 جذبۀ عاشقان منم ، جلوه گربنان منم
 جلوه ناز نین منم ، درد دل و جان مکین منم
 خون شهید بیکنه جمله منم به قتلکه
 وازین غزل بوی شعر های لسان الغیب حافظ به مشام میرسد :

ایکه از لعل لب خو یش به رنگین سخنی
 رنگ اندام تو بر گشت در آغوش خیال
 دل زمن بردی و با غیر نشستنی آخر
 آمد از لطف طبیعی به سر با لینم
 بر جراحت نمکی از لب شیرین بقشان
 سینه از داغ تو گلزار ارم کرد شهید
 رنگ بر روی عقیق یمنی میشکنی
 ای گل اندام ندانم که چه نازک بد نی
 نیک بد عهدی و بیمبری و بیمان شکنی
 گفت کاین خسته مسکین نبود زیستنی
 ایکه از تلخی دشنام ، شکر میشکنی
 پرده بگشاکه تو هم رشک بهار چمنی

(ص ۳۲۷)

۴- نهود صنایع بدیعی در آنگینه شعر شهید :

از آنجا یی که تمام ابیات دیوان شهید از نگاه صنایع بدیعی ، ژرف نگری و دقت بیشتر را ایجاب میکند و به اندک زمانی نمیتوان آن را به پوشش گرفت ، پس در اینجا به آوردن باره یی از ابیات که نمایانگر صنعت های شعری باشند بسنده میشود .

لف و نشر

لف در پیچیدن با شد ، و نشر پراکنده کردن و در بلاغت چنان باشد که شاعر و صف مجموعی کند ، پس آن مجموع را به ترتیب و صف کند دریک مصراع یا دریک بیت (۲) و لف و نشر مرتب آنست که نشر به ترتیب لف آید (۳) .

اینک عز لی را میخوایم که شاعر صنعت لف و نشر مرتب را در آن به کار گرفته

است :

طرز نگهش میل نفا فل زمن آموخت
 چشم سپهش خاصیت هل زمن آموخت
 جان دادن و نالیدن و بر خویش تپیدن
 پروانه زمن قهری و بلبل زمن آموخت

بیداری و دل‌لنگی و آشفته‌گی جان / نرگس‌زمن و غنچه و سنبل‌زمن آموخت
 حیران‌شدن و سوختن و ریختن خون / آیین ز من شمع‌زمن گل‌زمن آموخت
 این ناله‌موزون که خراش‌درگ جان را / آهنگ‌شپید است که بلبل‌زمن آموخت
 (ص ۲۱۳)

مرعات النظیر

مرعات النظیر که آن را تناسب، تلفیق توفیق و ائتلاف نیز خوانند عبارت‌است از اینکه معانی را با هم جمع نمایند که با هم نسبت‌دارند. به عبارت دیگر از یک خانواده اند چون: ((الشمس والقمر بحسبان)) که شمس و قمر با هم تناسب دارند (۴). در ابیات زیرین این صنعت به کار رفته است:

داریم در بغل دل نازک‌تر از حبات / بر هم خورد ز جنبش یک موج کار ما (ص ۱۶۷)
 و: زلف دراز یار که عمرش دراز باد / میداشت موبه مو خبر از بیچ و تاب ما (ص ۱۲۸)
 یا: ز سر جوش سر شکم موج شد بیتاب در دریا / گرفت از بیم طوفان دامن گرداب در دریا (ص ۱۷۴)
 و یا: نه همین ناله مابال و بر بلبل سوخت / خار در پیرهن گل شکند نشتر ما (ص ۱۷۸)

ارسال المثل

آنکه قابل در هر کلام مثل آرد و مثل به‌فحتمین، مانند داستان و قصه که مشهور شده باشد و قصه و حکایتی که برای ایضاح مطالب آرد. ارسال المثل، در اصطلاح کلام خود را به چیزی که ضرب المثل باشد متمثل سازند (۵). در بیت زیرین این گفته رخ مینماید:

به یاد تیغ تو هر زخم تشنه خون گرید / که آب رفته نیامد به جویبار مرا (ص ۱۸۸)

سوال و جواب

این صنعت چنان با شد که شاعر در یک بیت یا دو بیت سوال و جواب بیاورد. (۶).
 در این غزل افزون بر تشبیه از صنعت سوال و جواب نیز سود جسته شده است:

گفتم: صنمی یا قمری؟ گفت که: هر دو / گفتم که: پری یا بشری؟ گفت که: هر دو
 گفتم که: به این لطف و لطافت که توداری / گلبرگ تری یا شگری؟ گفت که: هر دو
 گفتم: به تودین بخشم وهم دولت دنیا / زین هر دو چه خواهی که بری؟ گفت که: هر دو
 گفتم که: بدین آیین طلمت زیبا / نور نظری یا سحری؟ گفت که: هر دو

گفتم که : به جان باشی و دوری زبر من تو در وطنی یاسفری ؟ گفت که : هر دو
گفتم که : شهید تو زجان شد، خبرت هست یا از غم او بیخبری؟ گفت که: هر دو (ص ۳۱۹)

ترصیح

واژه تر صیح معنی آرا ستن تاج ، شمشیر و غیر آن به انواع جواهر را دارد . (۷) . و در
اصطلاح ارباب بدیع آنست که واژه هامسجع آورده شوند ، به گونه یی که دو جمله در وزن
و حروف پایا نی (خواتیم) مساوی باشند (۸) .

هوای کوی احسانش بهار روضه رضوان صفای روی تا با نش نگار صفحه قرآن
نسیم عنبر آگینش چمن رازینت و رونق شمیم زلف مشکینش ختن راحت و برهان
(ص ۶۰)

تسجیع

سجع از نظر فر هنجیان آواز کبو ترا گویند (۹) و در اصطلاح آنست که شاعر در دومصراع
تسجیع واژه ها و تساوی الفاظ را در وزن رعایت کرده باشد و اما در حروف پایا نی
(خوا تیم) متفق نباشد (۱۰) .

شجاعت چاکر جا هش شهامت ذره راهش عدالت فرش در سما هش سخاوت بنده احسان
قضا در زیر فرمانش قدر ممنون احسانش فلك هر دم به فر ما نش زمین شرمنده باران
(ص ۶۲)

تقسیم

این صنعت چنان است که شاعر معنایی را در نظر گرفته و سپس به شرح آن بپردازد . (۱۱)
دو چیز کم نشود چون دو چیز در عالم اگر چه صرف کنی بی تا ملش زدو جا
گهر ز گنج تو چون انجم از سپهر برین زر از خزانه تو همچو آب از در یسا
سه چیز دم نزنند از سه چیز بی لطف چمن ز سبزه گل از رنگ و بوی گل ز صبا
به دور حسن تو سه چیز نازد از سه چیز مه از فروغ و مل از شیشه ، آینه ز صفا

(ص ۸۶)

رد لصد ر الی العجز

درین صنعت شاعر واژه یی را که در آغاز مصراع و جود دارد در پایان نیز می آورد (۱۲).
دونان مهر و مه رایافت از خوان صفای او فلک یک ریزه چین خوان انعامست چون دونان
(ص ۶۲)

رد العجز الی الصدر

درین صنعت که عکس قسم پیشین است شاعر واژه یی را که در پایان مصراع آورده
است در آغاز مصراع بعدی تکرار مینماید (۱۳)

شد آفریده چو حاجت ز بهر خلق خدا خدا سپرد مراو را به کار گاه قضا
قضا به فکر فرو رفته کاین به شه نسزد سزد که از ره حکمت سپار مش به گدا
گدا رسید به حاجت بر آستانه تو بر آستان تو شه حاجتش تمام روا
(ص ۸۵)

اشتیاق

این صنعت چنان است که شاعر در گفتار خویش واژه هایی را بیاورد که در حروف
نزدیک و همجنس بوده و یا آنکه از یک واژه گرفته شده باشند (۱۴).
شریعت راز تکمیل کمالش پایه عزت حقیقت راز تحقیق علموش رتبه رجحان
(ص ۶۲)

تکریر

تکریر آن است که شاعر لفظی را مکرر آورد (۱۵).
به قامت خون عالم ریختی بو شیده پوشیده قیامت دامت را بو سه زد ترسیده ترسیده
کجا بودی و دیشب با که می خوردی که می آیی قدم لغزیده لغزیده نگه دزدیده دزدیده
ضعیفم آنقدر از ناتوانیها که در گویش ز بار سایه خود میروم لرزیده لرزیده
سرت مردم چرا این گوه غم انداختی بر من تنم شد همچو گاه ناتوان گاهیده گاهیده
به وصف سلك دندان سخن چون گوهر غلطان همی آید به دامان قلم غلتیده غلتیده
شهبود از قامت این طفل واقف نیستی شاید که این بالا خواهد شدن بالیده بالیده
(ص ۳۲۲)

تجنیس تام

واژه تجنیس به معنای همجنس بودن است و در اصطلاح ارباب بدیع آن است که دو واژه از جهتی با یکدیگر شباهت و همجنسی داشته باشند. اگر دو رکن تجنیس از حیث حروف و حرکت مانند هم، ولی در معنای مختلف باشند آن را تجنیس تام گویند (۱۷).
 هزاران زان رخ گلگون هزاران آرزودارند ز حسرت زار نالد در چمنزارش گل خندان
 (ص ۶۱)

تجنیس زاید

تجنیس زاید آن است که یکی از دو رکن جناس از دیگر یك حرف زیاده داشته باشد (۱۸).
 مذاق خلق راقند و شکر از شکر خلق او ز جودش در وجود اهل عرفان اعتبار جان (ص ۶۱)،
 تجنیس مرکب

در این گونه تجنیس دو لفظ متجانس را که یکی به گو نه مفرد و دیگری به گو نه مرکب است در مصراع می آورند (۱۹).
 همین پروانه گرد شمع بی پروا نمیگردد بلا گردان روی اوست خورشیدومه تابان
 (ص ۶۱)

تجنیس مکرر

اگر در مصراع متجانس ها مترادف یکدیگر افتند، آن را تجنیس مکرر یا مزدوج و یا مردد گویند (۲۰)

به شاخ شمع سوزان زان کف در بار بار آید شد از انعام عايش پر زرد دامان خدامان (ص ۲۱)
 تجنیس مطرف

هر گاه دو واژه متجانس از نگاه حرکت با هم یکسان بوده اما در حرف اخیر از هم فرق داشته باشند آن را تجنیس مطرف گویند (۲۱).

شراب قهر او ریزد شرار مرگ در جانها نگاه تند در پیکار سازد کار صد پیکان (ص ۶۱)

تجنیس خط

هر گاه واژه ها در بعضی حروف و حرکات متفق و در بعضی دیگر مختلف باشند آن را تجنیس خط گویند (۲۲) .

نسیم عنبر افشانش اگر دامن بر افشاند دهان غنچهٔ سر بسته گرد بدسته خندان (ص ۶۱)

مقلوب کل

صنعت مقلوب چنان است که دو واژه از نگاه پیشی و پس‌ی حروف مقلوب یکدیگر واقع شوند. اگر واژه‌ی معکوس گردد که در نتیجهٔ او واژهٔ با معنای دیگر پدید آید آن را مقلوب کل گویند (۲۳) .

به کاخ فیض او آب گهر بر خاک میریزد که حیرت‌ناک میگردد به ظلمت او کان (ص ۶۱)

مقلوب بعض

هر گاه در مصرعی دو واژه از نگاه حروف متجانس و از نگاه اعداد مساوی آورده شوند که بعضی حروف منقلب و معکوس باشند آن را مقلوب بعض گویند (۲۴) .

زرشک فیض دریا بار او گر داب در آب است گهر را پیش رشحه جود او نیشان کنند نسیان (ص ۶۱)

تشبیه

تشبیه مانند کردن باشد، و ارباب لغت آن چیز را که مانند کنند مشبه خوانند، و درین باب میان مشبه و مشبه به از معنی مشترك چاره نبود و صحیح ترین تشبیهات آن باشد که معکوس توان گردانید (۲۵) . اگر مشبه واحد و مشبه به متعدد بود آن را تشبیه جمع نامند و اگر با لعکس باشد تشبیه تسوید گویند (۲۶) . در این غزل تشبیه جمع را میتوان به تماشا گرفت :

خم ابروی تو و تیغ و کمان هر سه یکیست	مژه و ناوک بیداد و سنان هر سه یکیست
صبح و برگ سمن و رنگ بدن یکسانست	قامت و فتنه و آشوب جهان هر سه یکیست
نزد باریک شنا سان خیال نازک	کمر و تار نگاه و رنگ جان هر سه یکیست
آن لب و برگ گل و لعل یمن یگرنگست	مهر و ماه و رخ آن آفت جان هر سه یکیست

اندرین معرکه عشق نبا ید گفتن که خدنگ و مزه یار و سنان هر سه یکیست
 میدمد جان به سخن کلک فسونساز شهید معجز عیسوی و سحر و بیان هر سه یکیست
 (ص ۲۱۹)

استعاره

استعاره در لغت عاریت خواستن و در اصطلاح برای معنی غیر حقیقی استعمال کدام لفظ را گویند به این شرط که بین معنی حقیقی و مجازی علاقه تشبیه مو جود باشد (۲۶). استعاره در زبانها متد او لست و در نظم و نثر مرغو بو مطلوب بدیع و مطبوع باشد به نزد نظرها از استعمال حقیقت بدیعتر بود (۲۸). در ابیات زیرین این صنعت به کار گرفته شده است :

بر گردش نرگس تو مو قوف دور دوران آفرینش (ص ۳۰)
 : ای ناوک تو از گمان بر صید جانهار یخته نگذاشتی اندر جهان خون دلی ناریخته (ص ۳۲).
 و : من ریختم یا قوت تردر گریه از لخت جگر او خنده رشک گهر از لعل زبهار یخته (ص ۳۷)
 یا : ستاره دیزی چشمم تگر که در شب هجر به یاد ماه رخت چون ستاره ام بیدار (ص ۱۵۰)
 و یا : نرگس مخمور او مست شرابم کرده است روی تابانش به ساغر آفتابم کرده است (ص ۲۱۷)
 کنایه

در بیان کنایه بیا ید دانست که کنایه در لغت مصدر است به معنی ترك تصریح کردن ... و در اصطلاح عبارات از لفظیست که لازم معنی او را اراده نمایند (۲۹) در بیت زیرین آتش بی دود کنایه از شراب است :

این آتش بی دود که پیمانه گداز است شد موج زنو دود بر انگیخت ز دلها (ص ۱۳)
 مجاز

مجاز استعمال لفظیست در غیر معنی اصلی که دلالت او بر آن معنی به اساس قرینه باشد لا غیر و در بیان مجاز مرسل باید دانست که مجاز مرسل عبارات از لفظی است که در غیر معنی مو ضوع له استعمال کرده شود و علاقه در معنی مجازی آن لفظ سوای تشبیه چیزی دیگر باشد (۳۱). درین ابیات ازین صنعت سود جسته شده است :

هر جا که از آن لعل شکر خاسختی رفت پرواز به بال مگسی کردم و رفتم (ص ۱۹۶)
 ویا: ریزم به جای اشک سرور از مزه چو شمع آتش به جای حرف چگدا ز زبان من (ص ۳۱۱)
 در بیت یکم لعل شکر خا که لب است جای زبان به کار رفته است زیرا با زبان میتوان سخن گفت .

در بیت دوم مزه به جای چشم به کسا گرفته شده است .
 در پایان این گفته ها غزلی ازین شا عسرتوانا که بیانگر باریک اندیشی و خیال پردازی سبک هندی است به گونه حسن ختام آورده میشود :

بسکه از گلها فروزان شد چراغان بهار باد چون پروانه میگردد به فرمان بهار
 آسمان یک لخت گلگون شد ز موج رنگ گل بعد ازین خون شفق بارد ز باران بهار
 در گلستان گر کنم وصف بیاض گردنش گل کند صبح قیامت از گریبان بهار
 تا حدیث آن لب گلرنگ آمد بر زبان لاله سر بر زد به رنگ لعل از کان بهار
 دامن گلگون چرا از گریه من میگشایی گاهی از شبنم نشد آلوده دامان بهار
 تا زرخسارش نمک سود ملاحظت شد چمن گل ز شور عند لب آمد نمکدان بهار
 داغها در مجمر هر لاله میسوزد چو عود غیرت عطر است امشب جیب و دامان بهار
 تا صفای گردن آن ماه پیکر دیده است عادت خمیازه دارد صبح خندان بهار
 در میان زورق گل میزند دستان شوق اندرین با غست بلبل نوح تو فان بهار
 (ص ۲۷۰)

پابر گیها

- ۱- واصف باختری، ((واژه نامه عروضی و قیافیه))، خراسان، شماره اول، سال چهارم - حمل - ثور، ۱۳۶۳ صفحه ۵۹ .
- ۲- علی تاج الحلاوی، دقایق الشعر (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۱)، صفحه ۷۰ .
- ۳- عبدالحق بیتاب، علم بدیع (کابل: فاکولته ادبیات و علوم بشری، پوهنتون کابل)، چاپ دوم، صفحه ۱۰ .
- ۴- همان اثر صفحه ۳ .
- ۵- محمد انوار حسین تسلیم - سمسوانی، تاج المدایح (کانبور: مطبعه نول کشور ۱۹۲۸)، صفحه ۳۶ .

- ۶- تاج الحلاوی ، همان اثر ، صفحه ۶۴.
- ۷- همان اثر ، صفحه ۴ .
- ۸- عبدالقہار شریف ، عروض ہما یون (تہران : چا پخانہ اقبال ، ۱۳۳۷) صفحہ ۹۹.
- ۹- همان اثر ، صفحه ۷۴ .
- ۱۰- تاج الحلاوی ، همان اثر ، صفحہ ۵۹
- ۱۱- شریف ، همان اثر ، صفحہ ۱۰۰ .
- ۱۲- همان اثر ، صفحہ ۹۹ .
- ۱۳- همان اثر و صفحہ
- ۱۴- مرتضیٰ گیلانی ، عروض ، بدیع قافیہ (تہران : چاپ تمدن ، ۱۳۶۰) صفحہ ۵۴.
- ۱۵- شریف ، همان اثر ، صفحہ ۱۰۱ .
- ۱۶- شریف ، همان اثر ، صفحہ ۶۵ .
- ۱۷- همان اثر ، صفحہ ۶۶ .
- ۱۸- تاج الحلاوی ، همان اثر ، صفحہ ۹
- ۱۹- همان اثر ، صفحہ ۱۰ .
- ۲۰- گیلانی ، همان اثر ، صفحہ ۴۸ .
- ۲۱- تاج الحلاوی ، همان اثر ، صفحہ ۲۰.
- ۲۲- شریف ، همان اثر ، ص ص ۹۷-۹۸
- ۲۳- تاج الحلاوی ، همان اثر ، صفحہ ۲۱ .
- ۲۴- همان اثر ، صفحہ ۳۲ .
- ۲۵- شمس الدین فقیر ، حدائق البلاغت (لاہور : مطبعہ کریمی ، ۱۹۲۰) ، صفحہ ۲۷
- ۲۶- همان اثر ، صفحہ ۲۸
- ۲۷- تاج الحلاوی ، همان اثر ، صفحہ ۴۷
- ۲۸- فقیر ، همان اثر ، صفحہ ۴۱ .
- ۲۹- همان اثر ، صفحہ ۳۹ .

هیئت تحریر :

سلیمان لایق ، سر محقق دکتور
جاوید، ما یل هسرووی،
معاون سر محقق حسین فرمند ،
محقق عبدالرحمان بلوچ ، محقق
حسین نایل ، محقق پروین سینا



مدیر مسؤول : ناصر رهیاب

بهای اشتراك:

در کابل ۶۰ افغانی
در ولایات ۷۰ افغانی
در خارج کشور ۶ دالر
برای محصلان و متعلمان نصف قیمت
بهای يك شماره ۱۵ افغانی

نشانی: اکادمی علوم ج. د. ا. سویارتمنت دری - مدیریت مجله خراسان

CONTENTS

- Dr. M. Hussain Behroz** —An introduction to the Florance Shahnameh and the Shortcomings of Prof. Pieu Montz' Text.
- Acadameciian Ibrahim Momenov** —A Critical Discussion of Fatalism and Metempsychosis by Bedil.
- Parween Sina** —A Poet Ruler
- Ainud Din Nasr** —Word (2)
- Dr. Abdur Rashid Samadi**—Anwari and His Lyric Poetry
- Shahrokh** —Linguistic Values of an Archaic Text.
- Mir Wais Mowj** —A Poet Surrounded with a Halo of Neglect

DRA Academy of Sciences
Center of Languages and Literature
Dari Department

Khorasan

Bi- Monthly Magazine
on Language and Literature

Editor : Nasir Rahyab

Vol. VI. Nos. 2.

May—June—1986

Government Printing Press